

نشریه انجمن نجات

فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۰







عنوان	فهرست مطالب	صفحه
- دادگاه بین المللی برای سران فرقه مجاهدین خلق		۴
- برگزاری همایش های آنلاین مدیران و مسئولان نهادها		۹
- مجاهدین خلق، آفتاب پرست های سیاسی		۱۳
- آهن سرد کوبیدن های فرقه رجوی		۱۶
- از آپارتمان کوچکی در بلوار کشاورز تهران تا کمپ تیرانا		۱۷
- کتاب "سازمان مسعود"		۲۰
- فرقه، مستقل از جامعه		۲۱
- به درخواست انسانی این مادر توجه شود.		۲۳
- رویکرد بنیادگرایانه		۲۴
- عاقبت صبا هفت برادران و پدرش		۲۵
- سوءاستفاده رجوی از اسلام		۲۷
- حقوق کارگر در تشکیلات مجاهدین!		۲۹
- سال هاست که از دخترمان خبری نداریم.		۳۰
- سرنوشت محتوم فرقه ها از جمله مجاهدین خلق		۳۲
- عضوگیری فرقه رجوی با همکاری بعضی ها در اردوگاه های اسرا		۳۵
- بررسی همکاری با دشمن در زمان جنگ در نظام های حقوقی		۳۹
- رجوی مرد هزار چهره: از التماس و زاری به جو بایدن تا فریادهای توخالی		۴۴
- خمپاره زنی کور سازمان مجاهدین خلق		۴۷

دادگاه بین المللی برای سران فرقه مجاهدین خلق

واکنش مضحک متهم ردیف اول پرونده



به گزارش مرکز رسانه قوه قضائیه جمهوری اسلامی ایران، دادگاهی برای رسیدگی به دادخواست ۴۲ نفر از اعضای سابق سازمان مجاهدین خلق، که تحت فریب و حبس انفرادی و شکنجه و اذیت و آزار این سازمان قرار گرفته بودند، در شعبه ۵۵ دادگاه حقوقی و عمومی بین الملل تهران، با حضور نمایندگان رسانه های داخلی و خارجی و سازمان های حقوق بشری و بین المللی، طی روزهای یکشنبه ۱۷ و دوشنبه ۱۸ اسفند ۹۹ برگزار گردید.

در ابتدای جلسه روز اول، رئیس دادگاه قاضی پورمریدی ضمن اعلام رسمیت دادگاه، خوانندگان پرونده که مسعود و مریم رجوی و دیگر سران فرقه رجوی بودند را یکایک معرفی نمود. رییس دادگاه گفت که این اولین بار در تاریخ کشور است که چنین دعوایی در شعبه حقوقی مطرح می شود. علت برگزاری دادگاه به صورت علنی این است که برای اولین بار، اشخاصی در رابطه با حبس، شکنجه، سلب حقوق اساسی و ... که توسط فرقه رجوی نسبت به آن ها صورت گرفته مطالبه خسارات وارده و پرداخت غرامت می کنند.

وی ادامه داد که از طریق کشورهای فرانسه و آلبانی که محل اقامت اعضای این فرقه است، ابلاغ بعد از ارائه دادخواست انجام شده است. نیابت مستقیماً به وزارت دادگستری آلبانی انجام شده تا ابلاغ را انجام

دهند که از طریق وزارت خارجه برای آن ها ارسال شده است. رئیس دادگاه گفت که ابلاغ در دی ماه ۹۹ صورت گرفته و دو ماه فرصت قانونی نیز تا انجام رسیدگی سپری شده است.

قاضی پورمریدی بیان داشت که در ابتدا اظهارات وکیل خواهان را می شنویم. او از وکیل تقاضا کرد تا در خصوص دادخواست خود توضیح دهد. در ادامه توسلی، وکیل شکات پرونده، گفت که دادخواست در چند بخش تنظیم شده است، بخش اول ماهیت سازمان مجاهدین خلق به عنوان یک فرقه مخرب و مولفه های تشکیل یک فرقه و آثار رفتار فرقه ای است. بخش دوم نیز رفتار شناسی این فرقه می باشد.

توسلی دادخواست خود را از جانب ۴۲ موکل خود به صورت مفصل و مبسوط در صحن دادگاه بیان داشت و تمامی مستندات خود را ارائه نمود. او به شرح جزئیات کامل در خصوص شکنجه ها و آسیب های جسمی و روانی که موکلین وی زمانی که در پادگان اشرف در سازمان مجاهدین خلق در عراق در زمان حاکمیت صدام حسین بودند پرداخت و مطالبه غرامت نمود. وی افزود که خواهان های این پرونده افرادی هستند که سال ها مورد این آسیب ها و لطمه ها قرار گرفتند و لذا تعیین غرامت مالی هیچ وقت نمی تواند عمری که از این افراد دست رفته را برگرداند.

در این بخش از جلسه دادگاه قاضی پورمریدی عنوان کرد که تلاشمان این است که صحبت همه افراد را بشنویم و اگر امروز فرصت نشد فردا دادگاه را ادامه خواهیم داد. قاضی پورمریدی در بخش دیگری از سخنان خود اظهار کرد که خطاب ما دادگاه های بین المللی، دادگاه های کشورهای فرانسه و آلبانی است؛ چرا که حق این اشخاص است که بخواهند به شکایتشان رسیدگی شود و سازمان های بین المللی باید احساس مسئولیت بیشتری از خود نشان دهند.

وی در ادامه روند دادرسی از اردشیر درویشی خواست تا جهت ارائه توضیحات در جایگاه قرار گیرد. درویشی ضمن قرارگیری در جایگاه گفت که حدود ۶۲ سال دارم، شخصاً در سال ۷۰ به مجاهدین خلق پیوستم؛ زمانی که وارد پادگان اشرف شدم احساسم این بود که در یک رؤیا، به میعادگاه و دنیای صداقت وارد شدم، اما بعد از حدود یک سال و نیم با شناخت عمیقی که در درون تشکیلات در آنجا برای من عینی شد، متوجه شوم که اشتباه کرده ام. درویشی به طور مفصل آنچه در داخل تشکیلات فرقه رجوی بر سرش آمده است را بیان کرد و به سؤالات قاضی پاسخ داد.





در ادامه قاضی پورمریدی از علی مرادی خواست تا جهت ارائه توضیحات در جایگاه قرار گیرد. علی مرادی بعد از قرارگیری در جایگاه گفت که اهل لرستان هستم و از پرسنل کادر نیروهای مسلح بودم که با شرکت در جنگ تحمیلی به اسارت نیروهای عراقی درآمد. حدود ۹ سال در اردوگاه اسرای جنگی بودم و بعد از آتش بس تحت تبلیغات به این فرقه پیوستم تا ما را از اسارت نجات دهند. علی مرادی به عنوان یکی از شاکیان به شرح آنچه که در سازمان مجاهدین خلق بر سر اعضا خصوصاً اعضای ناراضی و منتقد می آوردند پرداخت و نمونه های متعددی را در خصوص خود و سایرین بیان داشت.

در ادامه لیلا قاسمی خواهر حبیب الله قاسمی یکی از اعضای فرقه رجوی در جایگاه قرار گرفت و گفت که ۱۹ سال است که برادرم را ندیده ایم. وی از ۲۱ اردیبهشت ۸۱ به این فرقه پیوسته و هنوز از او خبری نداریم. او ابتدا به ترکیه و از آنجا با پاسپورت قانونی به یونان رفت، اما افرادی از جانب مسعود رجوی آن ها را گول زدند و به پادگان اشرف در عراق بردند.

در ادامه صمد اسکندری دیگر خواهان این پرونده گفت که از بدو ورود به فرقه مجاهدین خلق نشست های زیاد تفتیش عقاید برگزار شد و من نیز نه راه پس داشتم و نه راه پیش؛ در سال ۶۸ زلزله ای در استان زنجان پیش آمد که در آن زمان به دروغ به من گفتند خانواده ات در زلزله از بین رفته است و همان فردی که این حرف را به من زد در اردیبهشت سال ۸۲ یعنی بعد از گذشت ۱۷ سال من را صدا کرد و گفت که خانواده ات به ملاقات آمده اند که من به او گفتم مگر نگفتید خانواده ام در زلزله جانشان را از دست داده اند؟ اما وی پاسخی نداشت که به من بدهد.

فریدون ابراهیمی، محمود دشتستانی، و تعدادی دیگر از شاکیان و مطلعین به شرح درد و رنج های وارد شده بر آنان یا دیگران در سازمان مجاهدین خلق و آثار و تبعات جبران ناپذیر آن در جلسه اول دادگاه پرداختند.

این دادگاه در رسانه های داخلی و خارجی انعکاس فوق العاده ای داشت. به عنوان نمونه خبرگزاری مهر با عنوان "در نخستین جلسه دادگاه اعضای سابق گروهک منافقین مطرح شد: روایت شکنجه های مخوف فرقه خشن / تلاش رجوی برای نابودی خانواده ها" به شرح جلسه دادگاه پرداخت. روزنامه کثیرالانتشار همشهری با درج عکس های متعدد از جلسه دادگاه مقاله ای با عنوان "اولین دادگاه رسیدگی به دادخواست ۴۲ نفر از اعضای سابق گروهک تروریستی منافقین به سرکردگی مریم و مسعود رجوی" درج نمود. انعکاسات از اولین جلسه دادگاه سران فرقه تروریستی رجوی از صد مورد متجاوز بود.

در ابتدای دومین جلسه دادگاه رسیدگی به دادخواست ۴۲ نفر از اعضای سابق فرقه تروریستی رجوی، رئیس دادگاه قاضی پورمریدی ضمن اعلام رسمیت جلسه از محمدرضا شمسای یکی دیگر از خواهان این پرونده خواست برای ارائه توضیحات در جایگاه قرار گیرد.

شمسای بعد از قرارگیری در جایگاه گفت که برای پیدا کردن کار در سال ۸۱ به ترکیه رفتم که توسط اعضای فرقه رجوی ربوده شدم. آن ها بعد از حمله آمریکا به عراق و سرنگونی دولت عراق در کوهستان سرگردان بودند. وی ادامه داد که دو نوبت مرا زندانی کردند؛ چند بار اعتراض کردم و مرا به زندان انداختند و شکنجه کردند. در این مدت فشارهای روحی و جسمی بر من وارد شد و بیش از سه ماه در زندان سازمان بودم و در شرایط کنونی نیز از این آسیب های وارده رنج می برم و از دادگاه تقاضای محکومیت سرکردگان فرقه رجوی را دارم.



آقای نادر چیچاپ (جدادشده از فرقه رجوی)

در ادامه، نادر چیچاپ یکی دیگر از خواهان پرونده در جایگاه قرار گرفت و گفت از این که این فرصت به من داده شد تا از حقوق خود دفاع کنم از دادگاه سپاسگزارم. طی چهار سال که در فرقه رجوی بودم آسیب های فراوانی به من وارد شد. مرا فریب دادند و از ترکیه و به طور غیرقانونی به عراق بردند. ناخن های پاهای مرا بدون بی حس کردن کشیدند و مرا در همان وضع مجبور می کردند در کارهای نظامی، خدماتی و تشکیلاتی شرکت کنم و همین کار موجب عفونت پاهایم شد. چیچاپ که هر دو پایش به دلیل عفونت قطع شده است افزود که مرا فریب دادند که در آلمان به من کار می دهند و من اصلاً دنبال این موضوعات نبودم. می گفتند مرا می کشند و در حیاط دفن می کنند و از من به عنوان شهید خود یاد می کنند، من گفتم برای مبارزه نیامدم.

هادی شبانی یکی از مطلعین بعد از قرارگیری در جایگاه گفت که نزدیک به ۲۰ سال در مناسبات فرقه رجوی بودم و سال ۸۳ از پادگان اشرف فرار کردم. آمده ام شهادت بدهم که همه مطالبی که عنوان شد کاملاً دقیق و درست است و من مسئول خیلی از افراد در بخش پذیرش بودم. وی اضافه کرد که زمانی که در مناسبات فرقه رجوی پا گذاشتیم همه چیزهایی که در ذهن خود بافته بودیم از بین رفت و اجازه یک بار تماس تلفنی من با خانواده ام را ندادند. در ترورها فقط کشتن و ریختن خون مردم ایران مهم بود. در راهپیمایی ۲۲ بهمن قرار بود عملیات انجام دهم که خوشبختانه نشد.

محمدجواد اسدی، بعد از قرارگیری در جایگاه گفت که من سه سال و نیم در اسارت فرقه رجوی و چهار سال در اسارت آمریکایی ها در عراق بودم و شاهد بودم که به دلیل کار زیاد و زخم های عمیق ناخن های چیچاپ را کشیدند که نهایتاً منجر به عفونت و قطع هر دو پا شد. وی گفت که همه افراد برای کار



آمده بودند و متفق القول سر همه ما کلاه گذاشتند. زمانی که در اشرف به ما لباس نظامی دادند، ما گفتیم ما برای جنگ نیامدیم.

در ادامه فتح الله اسکندری، اکبر خباره، رمضانعلی سعیدی، ایرج صالحی، سیروس غضنفری، کمند علی عزیزی، بخشعلی علیزاده، محمدرضا گلی، لیلا کیوکان، و تعدادی دیگر به عنوان خواهان یا مطلع در جایگاه قرار گرفته و در خصوص انواع درد و رنج هایی که بر خود یا دیگران وارد آمده است شهادت دادند.

جلسه روز دوم دادگاه نیز بازتاب گسترده ای در رسانه های تصویری و صوتی و نوشتاری داشت.

پایگاه خبری مشرق با عنوان "سند جنایت می خواهید؟ پاهایم را ببینید" به شرح جلسه دوم دادگاه سران فرقه رجوی پرداخت. خبرگزاری فارس نیز با عنوان "هفت روایت مستند از جنایت های وحشیانه گروهک منافقین" شرح مبسوطی از دومین جلسه دادگاه همراه با تصاویر ارائه داد.

باشگاه خبرنگاران جوان با عنوان "روایت خودسوزی با نفت در اردوگاه اشرف / صالحی: به ما می گفتند خونمان مال مسعود و نفس مان مال مریم رجوی است." همراه با فیلم اخبار دادگاه را منعکس نمود و شبکه خبر سیمای جمهوری اسلامی نیز به صورت فیلم و خبر به جلسات دادگاه پوشش خبری داد. در برخی رسانه های خارجی نیز به تشکیل دادگاه سران فرقه رجوی در تهران اشاره گردید.

اما واکنش بدون فوت وقت مسعود رجوی متهم ردیف اول این پرونده قابل تأمل است. در بیانیه ای که تصویر آن با آرم ارتش آزادیبخش ملی و با امضای مسعود رجوی به تاریخ ۱۸ اسفند ۹۹ (روز جلسه دادگاه) در سایت های سازمان مجاهدین خلق درج شد مسعود رجوی به سیاق ثابت که سلاح داشت و تروریست به نامی بود صرفاً با زبان دشنام و تهدید به حذف فیزیکی، مخالفان و منتقدان و اعضای سابق فرقه خود را مخاطب قرار داد.

بیچاره مسعود رجوی گویا حافظه اش پاک شده و اکنون در توهم فرماندهی کل ارتش آزادیبخش ملی به سر می برد. باید به او یادآوری کرد که صدام حسین و ژنرال حبوش و استخبارات و تمامی دستگاه حزب بعث عراق نابود شدند و ارتش آزادیبخش ملی تسلیم و خلع سلاح شد و سازمان نظامی و تروریستی مسعود - حبوش منحل گردید و ترکی فیصل هم فاتحه وی را در میتینگ مجاهدین خلق در پاریس خواند و اکنون همسرش مریم رجوی با ارباب جدید یعنی ترکی فیصل با ارتش صفحه کلید در آلبانی مشغول خدمتگزاری هستند و حتی زحمت ترجمه و نشر بین المللی افاضات وی را هم به خود راه نمی دهند چون این ترهات صرفاً داخل تشکیلاتی برای کسانی دارد که آنان نیز در توهم گرفتارند.

عاطفه نادعلیان





برگزاری همایش های آنلاین مدیران و مسئولان نهادها و شهرستان های مختلف

در ماه های بهمن و اسفند ۱۳۹۹

به ابتکار انجمن نجات استان یزد و سخنرانی مهندس ابراهیم خدابنده

همانطور که در خبرها آمده بود انجمن نجات استان یزد اقدام به برگزاری نشست های توجیهی به صورت سخنرانی همراه با پرسش و پاسخ با حضور مهندس ابراهیم خدابنده مدیرعامل انجمن نجات و شرکت مدیران و مسئولان نهادها و شهرستان های استان یزد طی ماه های بهمن و اسفند ۱۳۹۹ نمود.

اولین نشست، که به همت انجمن نجات استان یزد برگزار گردید، در تاریخ ۱۹ بهمن ۱۳۹۹ برای مدیران اداره کل راه آهن استان یزد در محل سالن کنفرانس شهید بیگی این اداره انجام پذیرفت.



در این نشست توجیهی ابتدا **آقایان یغمایی و سعادت** به معرفی انجمن نجات و عملکرد این مجموعه در سطح کشور و در استان یزد در جهت افشای ماهیت سازمان مجاهدین خلق خصوصاً برای جوانان و یاری رساندن به خانواده ها و جانشدگان پرداختند و سپس آقای خدابنده به مدت دو ساعت سخنرانی نمود و در انتها به سؤالات حاضران پاسخ داد.

دومین نشست توجیهی در تاریخ ۲۷ بهمن ۱۳۹۹ صورت گرفت که جلسه ای مشابه نشست اول برای مدیران سازمان بهزیستی استان یزد در محل سالن کنفرانس تدبیر این سازمان برگزار گردید.



سومین نشست توجیهی در فرمانداری شهرستان اردکان در تاریخ ۴ اسفند ۱۳۹۹ و چهارمین نشست در فرمانداری شهرستان ابرکوه در تاریخ ۱۶ اسفند ۱۳۹۹ در محل سالن کنفرانس فرمانداری شهرستان های مذکور به همان سیاق برگزار گردید.





در این جلسات که به صورت آنلاین برگزار گردید و ادارات شهرهای مختلف استان یزد هم در آن شرکت داشتند مهندس خداینده در سخنرانی حدوداً دو ساعته خود با عنوان "فعالیت های مجاهدین خلق در مقطع انتخابات ریاست جمهوری و شوراها" به تشریح موارد زیر پرداخت:

- تاریخچه سازمان مجاهدین خلق تا قبل از انقلاب اسلامی

- فعالیت های مجاهدین خلق در دوران انقلاب اسلامی و بعد از آن (فاز سیاسی)

- ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ و آغاز استراتژی جنگ مسلحانه شهری (فاز نظامی)

- رفتن مسعود رجوی به عراق و استراتژی ارتش آزادیبخش ملی

- سقوط صدام حسین، ناپدید شدن مسعود رجوی، و تغییر وضعیت مجاهدین خلق

- منحل شدن ارتش آزادیبخش ملی و استقرار در آلبانی

- فعالیت در فضای مجازی و شبکه های اجتماعی (فاز جنگ نرم)

مدیر عامل انجمن نجات در مقدمه سخنان خود متذکر شد که:

"با نزدیک شدن انتخابات آینده ریاست جمهوری و شوراها در ایران، و با رشد فعالیت ها و رقابت ها و هیجانات سیاسی در جامعه، در این مقطع دشمنان ایران و ایرانی همچون تمامی این سالیان حیات جمهوری اسلامی بیکار ننشسته و تلاش می کنند تا با سوءاستفاده از این موقعیت اهداف خود را دنبال نمایند. هدف آنان ایجاد جو تشنج روانی به منظور مایوس و دلسرد کردن مردم می باشد.

سازمان مجاهدین خلق به عنوان یکی از ابزار کار آمریکا در دشمنی با مردم ایران نیز در این خصوص دست به کار شده و مأموریت های محوله را به انجام خواهد رساند. این سازمان تلاش خواهد کرد تا امنیت روانی جامعه را با سوءاستفاده از فضای به وجود آمده در این برهه به خطر بیندازد."

خداینده در جمع بندی و نتیجه گیری سخنان مفصل خود از جمله مطرح نمود:

"بعد از سقوط صدام حسین در عراق، سازمان نظامی - تروریستی "مسعود - حبوش" به سازمان اطلاعاتی - تبلیغاتی "مریم - ترکی" تبدیل شده است. کسانی که دیروز با سلاح در خیابان های شهرهای ایران مردم عادی را ترور می کردند یا بمب در سطل زباله می گذاشتند یا مرزبانان میهن را هدف قرار می دادند یا در شهرها خمپاره شلیک می کردند، امروز در سنین کهولت پشت کامپیوتر می نشینند و از صبح تا شب با ماوس و کیبورد هایشان کار می کنند و به تولید و نشر شایعات و اخبار کذب و منفی علیه عالی ترین مصالح ملی مشغولند.



در مجموع رهبران سازمان مجاهدین خلق همان مزدورانی هستند که در عراق برای رژیم بعثی صدام حسین به جاسوسی و ترور علیه هموطنان خودشان در ایران می پرداختند و اکنون با ابزار نوین در فاصله چند هزار کیلومتری ایران برای اربابان جدید خدمات سایبری ارائه می دهند.

برای ناظران و طرف حساب های غربی میزان شرکت مردم در انتخابات در ایران ملاک و میزان اقبال عمومی از حاکمیتی است که کاملاً مستقل بوده و به هیچ کشور خارجی کمترین وابستگی ندارد. همین حمایت مردمی ضامن تداوم استقلال کشور تاکنون بوده است. تنها راه برای ایجاد وابستگی در ایران قطع حمایت مردمی است که تمام تلاش دشمنان به طرق بسیار پیچیده و به صورت محسوس یا نامحسوس روی همین موضوع متمرکز شده است. دشمنان ایران و ایرانی طی این سالیان دست به هر اقدامی که توانسته اند علیه منافع ملی ایران زده اند. دشمن قطعاً دست بردار نیست.

امروزه در دست اغلب جوانان و نوجوانان ایرانی یک گوشی هوشمند هست که می تواند با اقصی نقاط دنیا در ارتباط باشد. او اگر نسبت به تهدیدات این گونه ارتباطات آگاه نشده باشد این احتمال وجود دارد که به دام دشمنان مردم ایران بیفتد. وارد شدن به فضای مجازی مانند قدم گذاشتن در میدان مین است که بدون راهنما و آگاهی و شاخص گذاری و احتیاط های لازم می تواند فوق العاده خطرناک باشد.

قطعاً دستگاه های اطلاعاتی و امنیتی و انتظامی کشور و همچنین دستگاه های تبلیغی و تعلیمی و رسانه ها وظایف خود را در این خصوص به نحو احسن انجام می دهند اما در این مورد خاص، عموم محافل فرهنگی و هنری، انجمن ها و سازمان های غیردولتی، گروه های سیاسی، و همچنین استادان، معلمان، مربیان، روحانیون، مدیران، مسئولان و خصوصاً والدین و خانواده ها باید نقش جدی ایفا نمایند. آنان باید ابتدا خود تسلط کافی برای استفاده از فضای مجازی به دست آورده و سپس تهدیدات محتمل آن را به کسانی که تجربه کمتری دارند انتقال دهند."

ماحصل این سخنرانی ها و پرسش و پاسخ های آن ها در مجموعه ای با عنوان **"حقیقت مجاهدین خلق"** در هفت فصل و ۳۷ صفحه به صورت پی دی اف به کوشش عاطفه نادعلیان تنظیم گردید که در سایت نجات هم به صورت یک جا و هم به صورت فصل به فصل منعکس شد.

مطالعه کامل این مجموعه در سایت نجات به خانواده ها و جادشدگان توصیه می شود.



مجاهدین خلق، آفتاب پرست های سیاسی

ابتدا نگاهی بیندازیم به تعریفی از "آفتاب پرست"

"آفتاب پرست" از جانوران منحصر به فرد با ظاهری جذاب است که به دنیای مرموز خزندگان تعلق داشته و در حقیقت باید گفت نوعی مارمولک محسوب می شود. یکی از ویژگی های مهم آفتاب پرست تغییر رنگ بدنش است. این خزنده می تواند پوست خود را به رنگ های صورتی، آبی، قرمز، نارنجی، سبز، سیاه، قهوه ای، زرد و فیروزه ای تغییر دهد که تا حد زیادی به نوع نژاد آن بستگی دارد. رنگین کمانی از رنگ های مختلف در طبیعت است که بسیار شگفت انگیز می باشد.

در همین جا بد نیست یادی کنیم از یک مقام سابق پنتاگون به نام "مایکل روبین Michael Rubin" که در خصوص مجاهدین خلق یا بهتر بگویم همان فرقه رجوی که بهترین تعبیر و تعریف جهانی که تاکنون ارائه شده است را بیان نمود. وی گفت مجاهدین خلق "آفتاب پرست های سیاسی هستند."

همچنین فیلیپ جرادلی Philip Giraldi، افسر بازنشسته آژانس مرکزی اطلاعات آمریکا CIA، در مصاحبه ای در سالیان گذشته عنوان نموده بود که در تمامی طول خدمات اطلاعاتی و امنیتی اش سازمانی به ملونی سازمان مجاهدین خلق را تجربه نکرده بوده است.

در همین رابطه شبکه تلویزیونی "الجزیره Al Jazeera, Oct ۱۷, ۲۰۰۷" مستندی نیم ساعته با عنوان "فرقه آفتاب پرست The Cult of Chameleon" تولید کرد که ماهیت دوگانه سازمان مجاهدین خلق را با ارائه اسناد و مدارک و شواهد کافی برملا نمود.

سال ها پیش بی بی سی در گزارشی اعلام نمود که سازمان مجاهدین خلق دارای سابقه انعطاف پذیری ایدئولوژیکی و تاکتیکی است. این سازمان از دهه ۱۹۷۰، شعارهای اسلام گرایانه را به سکولاریسم، سوسیالیسم را به سرمایه داری، حمایت از انقلاب اسلامی را به حمایت از ضد انقلاب، طرفداری از صدام حسین را به طرفداری از آمریکا، و اقدامات خشونت آمیز را به مشی مسالمت آمیز تغییر داده است.





جالب است که در فرهنگ سیاسی و اجتماعی خودمان در ایران به این آفتاب پرست ها "منافقین" می گویند. معنی کلمه منافق (منافقین جمع آن است) چیست؟ "منافق" واژه ای قرآنی است که از کلمه "نفاق و نفاق" گرفته شده و در لغت به معنی خارج شدن یا تمام شدن یا انحراف است. در اصطلاح قرآنی کسی است که در باطن کافر و در ظاهر مسلمان می باشد.

يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ (آل عمران آیه ۱۶۷) - به زبان خود چیزی می گویند که در دل هایشان نیست.

اولین بار این واژه را نخستین رئیس جمهور بعد از انقلاب اسلامی ایران ابوالحسن بنی صدر در خصوص سازمان مجاهدین خلق به کار برد، اگر اشتباه نکنم تقریباً سال های ۱۳۵۹ یا ۱۳۶۰ بود، البته بعداً او جذب مسعود رجوی شد و با هم به فرانسه فرار کردند.

از آن زمان این واژه در میان مردم ایران برای توصیف سازمان مجاهدین خلق باقی ماند و در فرهنگ سیاسی و اجتماعی جای گرفت. ولی خارجی ها با این لغت و فرهنگ آشنایی چندانی نداشتند و نمی شد برای آنان منافق را آن طور که مد نظر بود معنی و ترجمه نمود، مسأله مقداری غامض بود. برای آن ها بیشتر کلمه تروریست معنی و مفهوم داشت.

به مرور زمان تناقضی به وجود آمده بود و آن این که به دلیل عدم اجرا کردن عملیات تروریستی در طی سالیان گذشته توسط سازمان مجاهدین خلق به رهبری مسعود رجوی دیگر کلمه تروریست هم به واسطه تبلیغات فرقه رجوی کم رنگ شده بود، به ویژه بعد از تهاجم آمریکا به عراق و سرنگونی دیکتاتور سابق عراق صدام حسین، زیرا مجاهدین خلق در این جنگ جزو نیروهای شکست خورده بوده و باید سلاح هایشان را تحویل ارتش آمریکا می دادند، بنابراین دیگر سلاحی وجود نداشت که بتوانند با آن عملیات تروریستی انجام داده و ایجاد رعب و وحشت نمایند .

وقتی آن مقام پنتاگون این عبارت را به کار برد یعنی " آفتاب پرست های سیاسی"، تحولی در نحوه نگرش به این سازمان در اذهان آمریکایی ها و اروپایی ها ایجاد نمود.





آفتاب پرست جانوری است که در نقطه ای که خطری برایش ایجاد نشود روی نور آفتاب متمرکز می شود و بی حرکت و بدون هیچ واکنشی که بقیه را متوجه خود گرداند با محیط رنگ عوض می کند و هم رنگ می شود، طوری که گویی این یک موجود زنده نیست، بلکه یک سنگ رنگی است. این موجود ضمن تغذیه از نور آفتاب و انطباق رنگ خود با محیط، اگر شکاری هم گیرش بیفتد دریغ نکرده و سریع وارد عمل می گردد.

هم اکنون فرقه رجوی در صحنه سیاسی آمریکا و اروپا دارد خودش را دقیقاً مثل این موجود انطباق می دهد. به ویژه در صحنه سیاسی آمریکا بعد از انتخابات ریاست جمهوری. زیرا فکر می کند که با تحولاتی که در آمریکا رخ داده باید ابتدا سرنوشت خودش را مشخص نماید تا خطری برای ادامه حیاتشان نباشد و کارایی خود را برای آمریکا از دست ندهد. این فرقه به شدت حیات خود را به موجودیت دو حزب آمریکا گره زده است، حال اگر دمکرات ها سر کار بیایند تلاش می کند با آنان منطبق شود و در مسیر خدمت به آنان گام بردارد تا منافع خود را تأمین و تضمین نماید یا اگر جمهوری خواهان سر کار بیایند نیز به همین ترتیب منطبق می شود.

این خصوصیت بارز فرقه رجوی بوده و هست و خواهد بود یعنی متناسب با شرایط روز خودش را تنظیم کرده و ضمن ادامه دادن به حیات خفیف و خائنه خود، تلاش می کند کارایی خود را برای دشمنان ایران و ایرانی از دست ندهد.

این ویژگی در رابطه با تمامی کسانی که با فرقه رجوی به هر نوعی در ارتباط می باشند نیز صدق می کند و هر کسی که با رجوی و عناصرش در ارتباط باشد این خصوصیت بارز به او نیز منتقل می گردد. **مراقب آفتاب پرست های اطرافمان باشیم.**

بخشعلی عزیزاده



آهن سرد کوبیدن های فرقه رجوی



در خلال نشست های وین خرابکاری نطنز اتفاق افتاد، اولین گروه مخالف نظام و مردم کشورمان که نتوانست خوشحالی خود را از این خرابکاری مخفی نماید، سران سازمان ضد مردمی مجاهدین بودند. فرقه رجوی در تمام سایت های جعلی خود به جشن و پایکوبی مشغول شدند و حتی برخی از مزدوران خود در کشورهای اروپایی که تعدادشان به انگشتان دست هم نمی رسد را همانند ارادل و اوباش به خیابان آورده و ادعای شادی کردند. البته؛ با خبر غنی سازی ۶۰ درصدی مسئولین کشورمان تمام شادی های این خائنین نقش بر آب شد و همانند موش به لانه های خود خزیدند. بدتر از آن خبر جدیدی بود که در رسانه های رژیم صهیونیستی و کانال ۱۲ این متجاوزین در ۲۷ فروردین سال جاری در سطح جهانی پخش شد و آن بیانیه جدید دولت بایدن به سران رژیم صهیونیستی در مورد خرابکاری نطنز بود که به آن ها گفته بود از حرافی خجالت آور در مورد نطنز اجتناب نمایند و به دنبال ایجاد تنش در منطقه نباشند و این نشان از قبول شکست متجاوزین به کشورمان علیه برنامه هسته ای است .

سران ضد مردمی مجاهدین خلق با روی کار آمدن بایدن در ایالات متحده می دانستند که دولت جدید آمریکا دیگر حامی خوبی برای آن ها نخواهد بود و از این رو به دنبال جذب بیشتر سران رژیم صهیونیستی به سمت خود بودند تا بتوانند همچنان به طبل تو خالی خود بزنند و ادعای برقراری دموکراسی در کشور بنمایند! البته به هیچ وجه مردم کشورمان آن ها را قبول نداشته و ندارند و این تنها استراتژی شکست خورده سران منحن فرقه رجوی در طول ۴۲ سال نمی باشد؛ به هر حال همچنان توهم پیروزی دارند.

محمد آق آتابای

از آپارتمان کوچکی در بلوار کشاورز تهران تا کمپ تیرانا

در پانزدهم شهریور سال ۱۳۴۴ خورشیدی بنیان گذاران سازمان مجاهدین خلق ایران را یعنی محمد حنیف نژاد و سعید محسن و علی اصغر بدیع زادگان در یک آپارتمان کوچکی در بلوار کشاورز تهران زندگی می کردند که با تأسیس سازمان مجاهدین این مکان اولین پایگاه سازمان بود که آن ها روی سر در این پایگاه کوچک **فدا و صداقت** را نوشته بودند. از آن زمان اکنون حدود ۵۵ سال می گذرد و سازمان مجاهدین خلق ایران که با هدف مبارزه با امپریالیسم جهانی به سرکردگی آمریکا و رژیم وابسته اش در ایران یعنی رژیم دیکتاتوری شاه تأسیس شده بود، دارای پرنسیپ های انقلابی و پایگاه اجتماعی قوی بود و از حمایت های بی دریغ مردم ایران برخوردار بود. با دستگیری و اعدام بنیان گذاران و تصاحب رهبری سازمان توسط مسعود رجوی، صد و هشتاد درجه عکس اهداف بنیان گذاران سازمان حرکت کرد و سازمان مجاهدین خلق ایران را به سازمان مسعود و مریم تبدیل کرد که با عملکرد فرقه گرایانه اداره می شود. این سازمان به اصطلاح مجاهدین کنونی چیزی جز یک باند تبهکار و تروریستی نیست که به خاطر سه اشتباه بزرگ رجوی خائن دچار این وضعیت اسف بار شده و اکنون در زندانی تحت عنوان اشرف سه در کشور آلبانی در آستانه فروپاشی کامل قرار گرفته است.

اشتباه تاریخی اول سازمان تحت رهبری مسعود رجوی؛ اعلام مبارزه مسلحانه در سی خرداد سال شصت در حالی که انقلاب ضد سلطنتی مردم ایران نو پا بود و همچنین مردم درگیر جنگ ایران و عراق بودند و صدام حسین دیکتاتور سابق عراق کلی از شهر های مرزی را اشغال کرده بود و کلی از مردم بی گناه و غیرنظامی کشته مجروح شده و یا با ویران شدن خانه و کاشانه شان آواره شهرهای دیگر شده بودند که استارت خیانت و جنایت های رجوی علیه مردم ایران بود.



رژه ملیشیاای مجاهدین خلق در خیابان های تهران



دومین اشتباه تاریخی سازمان مسعود و مریم؛ در اوج جنگ ایران و عراق رفتن به عراق و پذیرش نوکری و مزدوری تمام عیار صدام حسین دیکتاتور سابق عراق بود که رجوی رو در روی مردم ایران وارد این جنگ خانمانسوز خارجی شده و برای اثبات مزدوری اش به صدام حسین با تشکیل ارتش به اصطلاح آزادیبخش و عملیات به اصطلاح سرنگونی در مناطق مرزی مشغول سربازکشی و همچنین کردکشی و سرکوب شیعیان جنوب عراق پرداخت که این جنایات نابخشودنی رجوی اوج خیانت ها و جنایاتش علیه مردم ایران بود.

سومین اشتباه تاریخی سازمان فرقه گرا و تروریستی رجوی؛ انقلاب کذایی مریم یعنی طلاق های اجباری تحت عنوان انقلاب ایدئولوژیکی بود که در حقیقت اهرمی برای سرکوب نیروهای معترض در تشکیلات استالینی رجوی بود که در این رابطه ما شاهد راه اندازی زندان های معترضین در سال هفتاد و سه بودیم که در این زندان شاهد شکنجه و در مواردی سر به نیست کردن و حذف فیزیکی نیروهای معترض و کادرهای برجسته سازمان بودیم.

این اشتباهات تاریخی که حاصل تحلیل های آبیکی و اندیشه فرقه گرایانه رجوی بود نتایجی به قرار زیر داشته که سازمان فرقه گرا و تروریستی رجوی به نقطه اسف بار کنونی رسانده است:

۱- سازمانی که از روز اول بنیان گذاران روی سر درش فدا و صداقت را نوشته بودند رجوی آن را تبدیل به دروغ و خیانت کرده و با فرارش در سر بزننگاه های مهم و تنها گذاشتن نیروهای سازمان همه چیز را عکس کرده است.

۲- سازمانی که به خاطر انقلابی بودن و اهداف ضد امپریالیسم جهانی به سرکردگی آمریکا محبوب عامه مردم بود و از حمایت های بی دریغ مردم ایران برخوردار بود و دارای پایگاه اجتماعی و جایگاه قوی در بین همه گروه های ملی و مذهبی بود؛ رجوی آن را با رفتن در دامن قدرت ها و سرویس های اطلاعاتی و امنیتی خارجی از صفت یک سازمان انقلابی و سیاسی درآورده و تبدیل به حزب باد کرده و نه تنها به خاطر قرار گرفتن در مقابل مردم و منافع ملی آن ها دارای هیچ پایگاه اجتماعی و جایگاه قوی در بین اپوزیسیون خارج و داخل کشور نیست بلکه به شدت مورد تنفر و انزجار آحاد ملت و اقشار مختلف مردم ایران قرار گرفته است.

۳- این سازمان که به قول رجوی می خواست برود عراق و سرنگونی را محقق کند اکنون خلع سلاح شده و قلعه استراتژیکی اشرف را از دست داده و کلی از نیروهای سازمان را هم به خاطر اهداف شیطانی خودش از دست داده و بعد با خفت و خواری از عراق اخراج شده و در کمپی در کشور آلبانی تحت عنوان اشرف سه مستقر است که این کمپ به خاطر مسن بودن و بیمار بودن نیروهای سازمان بیشتر به خانه سالمندان مشابهنه دارد.



مقر مجاهدین خلق در آلبانی - تیرانا

۴- سازمانی که در آن انتقاد از خود جزو اصول اصلی بود و ورود به سازمان و عضو شدن سخت بود و خروج از سازمان آسان بود و حنیف نژاد و یارانش به خاطر پایداری روی همین اصول و اهداف والای شان پای چوبه دار رفتند؛ رجوی به خاطر انتقاد، نیروهای معترض در تشکیلات استالینی اش را زندانی و شکنجه و در مواردی اعدام کرده و با هزار فریب و نیرنگ نیرو جذب کرده است او می گفت خروج از سازمان نداریم و به قول خودش که می گفت: "بریده نداریم و نمی توانیم داشته باشیم." منتقدین و جدا شدگان را تهدید به قتل می کند. رجوی برخلاف همه بنیان گذاران برای حفظ جان خودش همواره فراری بوده و اکنون هم که بعد سقوط صدام حسین مفقودالأثر می باشد.

بنابراین ملاحظه می فرمایید که سازمان حنیف نژاد و یارانش که از آپارتمان کوچکی در بلوار کشاورز تهران با اهداف بزرگی تأسیس شده بود اکنون بعد از حدود ۵۵ سال در کمپ تیرانا تحت عنوان اشرف سه در ورطه سقوط قرار گرفته است. تمام مشکلات سازمان فرقه گرا و تروریستی رجوی به سرکردگی مریم عضدانلو عبارتست از: ریزش روزافزون نیرویی، جدانشدگان و منتقدین سازمان و خانواده نیروهای بیایمان که تنها خواسته بر حق شان دیداری کوتاه با عزیزانشان بعد از سال های زیاد است.

علی جهانی - وبلاگ آینه



نگرديسي رجوي و ايستادن رو در روی حنیف نژاد



«سازمان مسعود»

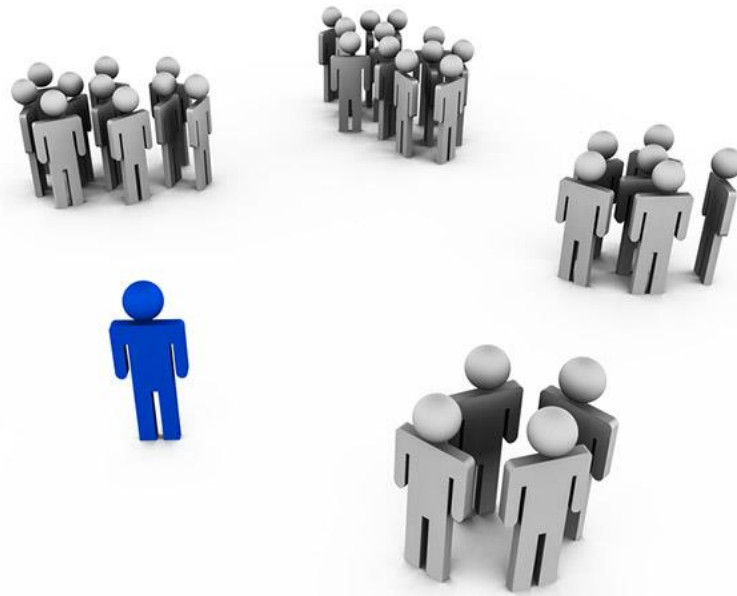
نوشته: محسن زال

نشر: کویر

روایت انسان شناسی سازمان مجاهدین خلق است در دوران پسا انقلاب اسلامی

کتابی است با روایت‌هایی جذاب از سبک زندگی بر پایه درون مایه‌های فرقه گرایانه گروهک منافقین به همراه روایت‌های خواندنی از طلاق و ازدواج نمادین و معراج جمعی و رقص‌رهای و نشست غسل و نشست حوض کوثر و نشست دیگ و نشست طعمه و نشست پرچم و نشست تنگه که خواندن هر کدام از آن‌ها می‌تواند سبب روشن شدن زاویه‌ای از چگونگی زیست مجاهدین خلق شود. به‌عنوان مثال در این کتاب آمده است که اعضای سازمان در نشست‌های موسوم به دیگ شروع به انتقاد از خود کرده و به چنان هیجانی می‌رسند که علاوه بر فحش و ناسزا به خود حتی بر بدن‌هایشان آسیب می‌زنند.

این کتاب نشان می‌دهد که حذف ذهنیت تاریخی و جدا کردن فرد از گذشته‌ی خود، اولین راهکار منافقین برای ساختن انسان فرقه‌ای است. منافقین برای تحقق این هدف، معنا و مفاهیم را در ذهن افراد پاک کرده و با بازتعریف آن‌ها، معانی جدیدی را به آن‌ها می‌دهند. گروهک مجاهدین خلق در این فرآیند ارتباط افراد با بیرون را قطع و خود را تبدیل به تنها مجرای ارتباطی افراد با واقعیت‌های بیرونی می‌کند. این مسأله سبب می‌شود تا بعد از چندی اشخاص فقط آنچه را که سازمان می‌خواهد را ببینند. قطع ارتباط اعضا با بیرون سبب می‌شود آن‌ها محصور در نظام زبانی سازمان شده و حتی قدرت اندیشیدن خارج از نظام زبانی سازمان را نداشته باشند و خود را از همه عناصر هویتی تهی کرده و در اختیار سازمانی قرار داده‌اند که به اسم رستگاری، چیزی جز توهّمات عرضه نمی‌کند، چنین می‌شود که خروجی چنین سازمانی افراد بی‌هویتی است که حاضر به انجام هر اقدام تروریستی هستند.



فرقه، مستقل از جامعه

دنیایی کوچک در جامعه ای بزرگ تر

تقریباً تمام فرقه ها یک هویت مستقل یا نقش یک کشور مستقل در جامعه ای را دارند که در آن به حیات خود ادامه می دهند؛ گاهی استقلال آن ها حتی بیش از استقلال یک کشور است و بیش تر شبیه دنیایی در دل دنیایی دیگر هستند. آن ها قوانین و اخلاقیات و عرف معمول کشور میزبان را رعایت نمی کنند و هر گاه که بتوانند با تقلب از آن ها می گیرند. آن ها خود را برابر بقیه ی مردم ندیده و خود را برتر از مردم، قوانین، فرهنگ، آداب و رسوم مردم عادی می دانند. بنابراین به هیچ عنوان متعهد به گردن نهادن به رسم و رسوم مردم عادی و مراعات قوانین جامعه نیستند. آن ها فقط و فقط زمانی به قوانین و فرهنگ کشور میزبان احترام می گذارند که مجبور شده باشند یا بخشی از مکر و حيله آنان برای جذب حمایت مردم باشد یا به منفعت گروهی خود ببینند که به آن قوانین احترام بگذارند. آن ها فقط به دو اصل فرقه های مخرب، یعنی اصل بقا و اصل اطاعت از رهبری متعهد هستند و به همین علت تمام فرقه های مخرب تمایل دارند که به نوعی خود را از جامعه بزرگ تر ایزوله کرده و کاملاً مستقل از بقیه ی مردم زندگی کنند. مثل یک کشور یا حتی یک دنیای کوچک در میان سایر مردم. آن ها نه تنها قوانین و اصول خود را دارند، بلکه در بسیاری موارد لباس متحدالشکل، پرچم، سرود، آداب، رسوم و حتی تقویم خاص خود را دارند. بسیاری از آنان سیستم مالی، دستگاه تبلیغاتی، روابط عمومی، روابط خارجی و نمایندگان سیاسی در کشورهای مختلف دارند.



سازمان مجاهدین خلق به عنوان کشوری مستقل در دل کشوری دیگر

مجاهدین خلق برخلاف القاعده و حشاشین Assassins (فرقه ی بازماندگان حسن صباح) که به صورت فرنجاپیز یا شعبه های مستقل و نیمه مستقل اداره می شدند و می شوند، دارای تشکیلاتی منسجم، به هم پیوسته، هرمی و تحت فرمان کامل یک رهبر عقیدتی هستند و بیش از هر سازمان دیگر شبیه فرقه ی اسماعیلیه در دوران خود حسن صباح می باشند. مجاهدین خلق شاخه هایی در بیشتر کشورهای غربی دارند که هر یک از آن ها تحت فرماندهی یک نفر قرار دارد که از طرف رهبری در پاریس انتخاب و هدایت می شوند. در دورانی که هنوز در ایران بودند، زمان شاه، طبعاً حکومت شاه را به رسمیت نمی شناختند و مطیع قوانین آن حکومت نبودند، اما از آنجا که از طرف بعضی قشرهای مذهبی و تجار بازار حمایت مالی و معنوی می شدند، خود را و فعالیت های خود را در چارچوب عرف و آداب و رسوم و اخلاقیات اسلامی و ایرانی محدود می کردند و حتی سعی داشتند برای مبارزه ی مسلحانه ی (بدون نتیجه ی) خود از آیت الله خمینی حکم جهاد بگیرند. بعد از انقلاب، آن ها به قانون اساسی رأی ندادند، اما اعلام کردند که به اصول آن متعهدند، این بخشی از نفاق ایدئولوژیک آنان بود و در واقع آن ها همواره تنها مطیع قوانین تشکیلاتی داخلی خودشان بوده و هستند. آن ها حتی در همان دوران که ظاهراً مطیع قوانین داخلی ایران بودند، ارتش خود تحت عنوان میلیشیا را تشکیل داده بودند، انبارهای سلاح خود را برای آغاز مبارزه ی مسلحانه پر کرده و اعلام کرده بودند که هیچ قانونی نمی تواند مانع مسلح بودن آن ها شود.

مجاهدین خلق از دوران شاه پایگاه های مخفی خود را داشته و در آن قوانین خود را مستقلاً اعمال می کردند، تعداد این خانه ها بعد از انقلاب چندین برابر شد و همچنان هر یک از آن ها به مثابه کشوری در درون کشور دیگر قوانین و آداب و رسوم خاص مجاهدین خلق را داشتند. این شیوه زندگی همان گونه باقی ماند تا خروج کامل آنان از ایران به اروپا و عراق. در خارج از کشور، عمدتاً در کشورهای اروپایی و عراق و در مناطقی در ترکیه و پاکستان و اردن و بعضی از کشورهای شیخ نشین خلیج فارس هم آنان پایگاه های تشکیلاتی و نیمه تشکیلاتی خود را به وجود آورده بودند که همگی تابع قوانین و آداب و رسوم خاص مجاهدین خلق بوده و به رغم وجود آن ها در کشورها با فرهنگ های مختلف، هیچ گونه ارتباطی با کشور میزبان و فرهنگ و قوانین آن نداشته و همانند یک کشور مستقل در آن کشورها بودند. مجاهدین خلق بعد از انتقال تقریباً تمام اعضایشان به عراق، با کمک صدام حسین و بخشش های سخاوتمندانه ی او توانستند چندین پایگاه نظامی در آن کشور بر پا نمایند. بزرگ ترین آن پایگاه ها، پایگاه اشرف بود که مجاهدین خلق در آن یک ایران کوچک و اسباب بازی برای رهبر خود به وجود آورده و اسم آن را شهر اشرف گذاشته بودند، شهری که با اجرای یک طرح توطئه گرانه و ضد انسانی رجوی، کانون های خانوادگی در آن از هم پاشید و اطفال و کودکان آن ها در ناکجا آبادهای سراسر عالم در به در و آواره شدند.

کتاب: فرقه های تروریستی و مخرب - نوعی از برده داری نوین

نوشته: دکتر مسعود بنی صدر

صفحه های: ۲۰۹ و ۲۱۰

انتخاب و تنظیم: عاطفه نادعلیان

به درخواست انسانی این مادر توجه شود.



خانم نورا ملاحی مادر علی اکبر مردانی (اسیر در فرقه رجوی) می گوید:

پسرم نزدیک به چهل سال است که گرفتار فریب سازمان مجاهدین خلق می باشد. او با وعده های دروغ سران سازمان مجاهدین خلق به اردوگاه آنان واقع در کشور عراق برده شد.

شوهر مرحومم چشم انتظار دیدار فرزندش از دنیا رفت. من و همه فرزندانم، تلاش زیادی کردیم تا بتوانیم از راه های بین المللی با پسرم ارتباط برقرار نماییم و از وضعیت او با خبر شویم. نامه نگاری های مختلفی با ارگان های بین المللی ذی ربط و دولت آلبانی انجام دادیم که متأسفانه هیچ گونه پاسخی دریافت نکردیم. سران سازمان مجاهدین خلق و دولت آلبانی به ما اجازه تماس یا ملاقات با عزیزمان را نمی دهند و به درخواست های انسانی خانواده ها توجه ای ندارند.

اکنون که تمام دنیا از بیماری کشنده ویروس کرونا در امان نیست و خبرهایی از کشته شدن برخی اعضای سازمان مجاهدین خلق با همین بیماری از آن کشور به گوش می رسد، من و خانواده ام به شدت نگران وضعیت فرزندم علی اکبر مردانی هستیم و برای اطلاع یافتن از وضعیت فرزندم به کمیته ناپدیدشدگان اجباری ملل متحد شکایت کرده ایم.

استان گلستان - نوکنده

رویکرد بنیادگرایانه: تداوم مشی پادگانی و اصلی دانستن راهبرد سرنگونی طلبی به طور طبیعی به نوعی بروزات بنیادگرایانه در سازمان می انجامد. «بنیادگرایی دینی به معنای برساختن هویتی برای یکسان سازی رفتار فردی و نهادهای جامعه با هنجارهایی است که برگرفته از احکام خداوند - فرا بشری - است و تفسیر آن ها بر عهده ی مرجع مقتدری است که واسطه خدا و بشریت است.» (مانوئل کاستلز: عصر اطلاعات، اقتصاد، جامعه و فرهنگ، ترجمه محسن چاووشیان، انتشارات طرح نو، چاپ ششم ۱۳۸۹، ص ۳۰)

در غیاب نهاد روحانیت و تأکید سازمان بر «اسلام منهای آخوند»، رهبری سازمان این کارکرد را به عهده می گیرد. نهاد روحانیت نفی می شود، اما کارکرد اصلی آن به عنوان مرجعی مقتدر، متمرکز و کاریزماتیک باقی می ماند. مسعود رجوی و کادر رهبری بالاترین مرکز تصمیم گیری سازمان است. سازمان هرگز انکار نمی کند که رأی مسعود با کل آرای سایرین برابری می کند و بلکه اولی و دارای اعتباری قابل مقایسه با برداشت های غالی از مفهوم امامت در میان اسماعیلیه است. مسعود، حلقه وصل و حاضر و ناظر بر تمامی رنج هایی دانسته می شود که اعضا متحمل می شوند. عیسایی متجسد در کالبد اوست که با رنج و اندوه فداییان سازمان روندی روحانی و تعالی بخش را طی می کند. در «فروغ جاویدان» مسعود نه تنها به خاطر تصمیمات تکررانه و برنامه ریزی نادرست نظامی اش مسئول شناخته نمی شود که اساساً مورد سؤال هم قرار نمی گیرد. در مقابل، رهبری سازمان از موضعی بالا و طلبکارانه، تقصیر را متوجه اعضا و دلبستگی آنان به نفسانیات شان می داند و از «تنگه چهارزبر» نفس یارانش گلایه می کند. درست برخلاف روحيات حنیف نژاد که پیش از اعدام، مسئولیت ضربه به سازمان را شخصاً به عهده می گیرد.

یکسان سازی رفتاری، ظاهری، گفتار تقلیدی و به سبک مسعود و مریم سخن گفتن و حتی پوشش های یکسان برای زنان و مردان و ممنوعیت زنان از آرایش کردن و تکیه بر عناصر زنانگی، اگرچه در چارچوب حیات پادگانی امری قابل فهم و حتی شاید ضروری باشد، اما یادآوری نوعی بروزات بنیادگرایانه نیز به نظر می رسد.

سایت تاریخ ایرانی





عاقبت صبا هفت برادران و پدرش

فرقه گرایی چگونه عواطف پدری را زیر خاک می کند.

صبا هفت برادران، زاده ی ۱۳۶۱ - تهران، در زندان اوین به دنیا آمد. مادر صبا هفت برادران به خاطر حمایت از رجوی تروریست، از اسفند ماه سال ۱۳۶۰ در اوین زندانی بود که در همانجا صبا را به دنیا آورد.

صبا هفت برادران یکی از مجروحینی بود که به خاطر خیره سری و خودخواهی رجوی در درگیری با نیروهای عراقی ابتدا مجروح و بعد از چند روز به خاطر وخامت جراحات وارده کشته شد!

شکایات متعددی علیه رجوی و سران جنایتکارش در عراق انجام پذیرفت ولی رجوی وقعی به این شکایات نمی نهاد، سپس دولت عراق وارد تصمیمی شد که نتیجه اش تهاجم با انبوه تجهیزات سبک و سنگین نظامی بود. در سحرگاه ۱۹ فروردین سال ۱۳۹۰ نیروهای نظامی عراقی به کمپ اشرف حمله گسترده ای را انجام دادند. حدود ۴۰ نفر از ساکنان اردوگاه کشته و نزدیک به هزار نفر مجروح گشتند.

در میان مجروحین دختری به نام "صبا هفت برادران" بود که چون مجری یکی از برنامه های تلویزیونی رجوی بود از اهمیت بیشتری برخوردار بود. جراحات او از ناحیه زیر شکم بود و به شدت نیاز به رسیدگی های پزشکی داشت که باید فوراً به بیمارستانی در بغداد برده می شد ولی مسعود رجوی خودخواه و ضد بشر ممانعت به عمل آورد و شرایط غیرقابل قبولی برای انتقال صبا به بیمارستان گذاشت، هدف این بود که یا صبا کشته شود و یا کارش به بیمارستان نکشد و بهبودیش را به دست بیاورد.

به نظر مسعود رجوی، نباید صبا برای مداوا به بیرون از اردوگاه اشرف برده می شد! چون ظن آن می رفت که صبا نخواهد دیگر به اردوگاه اشرف برگردد و شروع به افشاگری علیه رجوی نماید! رجوی



ضد بشر آنقدر تأخیر انداخت که صبا حالش به وخامت گرایید و دیگر نتوانست جلوی بیمارستان رفتن صبا را بگیرد زیرا به صلاح نبود.

صبا به همراه پدرش "رضا هفت برادران" که او هم در اردوگاه اشرف حضور داشت و اسیر افکار پلید رجوی بود به بیمارستانی در بغداد منتقل گشتند.



در بیمارستان از پدر صبا می خواهند برگه ای را امضا کند تا به دخترش رسیدگی شود، ولی این ناپدیری لعنتی، رجوی را به دخترش ترجیح داده و برگه را امضا نمی کند و مسئولیت نمی پذیرد! بدین ترتیب بود که دختر نگون بخت نفله شد و در راه خیانت پدر و خیره سری و دجالگری رجوی جنایتکار از بین رفت!

نتیجه همان شد که رجوی می خواست. بعد از نفله شدن صبا، رجوی بلافاصله با مظلوم نمایی تمام تقصیرها را به گردن دولت عراق و دولت ایران انداخت تا خود را از این جنایت بری کند و در مقابل حمایت داخلی، منطقه ای و بین المللی را کسب نماید. رجوی با فرصت طلبی و موج سواری که از شگردهای خاص او بود تا حدی موفق شد و عوام را فریب داد.

همانطور که انتظار می رفت، پدر و مادر صبا این دو موجود ابله که گرفتار افکار پلید رجوی بوده و تا مرفق در منجلاب رجوی فرو رفته بودند، مدال افتخار مزدوری برای رجوی را به گردن آویختند. ننگ بر آنان باد!

رضا هفت برادران پدر صبا، برای همیشه به شدت مورد انزجار و تنفر بقیه ساکنین قرار گرفت، زیرا اثری از انسانیت در این موجود خودباخته و بی رحم وجود نداشت.

در مناسبات خطرناک فرقه، عضو فرقه عزیزترین فرد زندگیش را فدای رهبریت فرقه می کند و از انسانیت تهی می گردد!

برماست که همواره خطر فرقه و فرقه گرایی را مد نظر داشته باشیم زیرا که عواقب بسیار خطرناکی به همراه دارد.

بخشعلی علیزاده

سوءاستفاده رجوی از اسلام



رضا اسلامی - تیرانا

مسعود رجوی و مریم قجر سر سوزنی به اسلام و ماه مبارک رمضان اعتقاد ندارند و برای قدرت طلبی خود دست به هر کاری می زنند و تردیدی در این رابطه وجود ندارد. این فرد خود پرست با شتم ضد انقلابی خود می دانست که برای فریب مردم و اعضا، باید یک سس مذهبی به همه حرف هایش بزند.

فرقه های سوءاستفاده گر مذهبی نما برای پیشبرد اهداف خویش و ترسیم چهره ای مقبول و موجه، از شیوه ها و ترفندهای مختلفی بهره می برند، یکی از این ترفندها استفاده از دین و ظواهر مذهبی است. آنان نقاب دین بر چهره زده و اهداف استبدادی خود را زیر نقاب دین پنهان می کنند! سپس با تثبیت جایگاه خود ماهیت اصلی خویش را پنهان می نمایند و فقط با دیدن این پشت پرده می توان چهره ی اصلی آنان را شناخت.

مسعود رجوی در شروع اکثر صحبت هایش، به تفسیر قرآن می پرداخت و کسی نمی پرسید که بر پایه ی کدام تحصیلات و کدام تجربه، به خود جرأت می دهد که آیات و کلام خدا را تفسیر کند؟!



مسعود رجوی حتی یکی از احکام اسلام را قبول نداشت، حال شما فرض کنید چنین کسانی دم از اسلام بزنند و در شروع ماه مبارک رمضان، آیه هم بیاورند که این ماه، ماه نزول قرآن و شاخص هدایت است! دم زدن این فرد و اطرافیانش از اسلام و قرآن، آیا شعاری مردم فریبانه نیست؟

سکوت در مقابل انحرافات و تبهکاری مسعود رجوی، در مواردی که سرنوشت خلقی و هزاران انسان در میان است به نوعی همراهی و تأیید موضوعی است که او تبلیغ می کند.

رجوی در ماه رمضان نشست می گذاشت و تا وقت سحر از ماه مبارک رمضان و آیات قرآن سخن می گفت. این ملعون از شب قدر هم سوءاستفاده می کرد و از ریاکاری دست برنمی داشت. رجوی بعد از نشست و تعریف هایی که از حضرت علی می کرد، همه را به این سمت سوق می داد که رجوی دوست حضرت علی است. بعد از نشست به همه می گفت امشب بروید و با دوست من و مولای شما علی علیه السلام خلوت کنید و تعهدات خودتان را بنویسید. همه می رفتند، کاغذ سفید می گرفتند (هرچند که متن مورد نظر از قبل آماده بود و فقط نفرات باید از روی آن می نوشتند که بگویند فرد با دست خط و با میل خودش نوشته است.) و مشغول نوشتن و تعهد دادن به مسعود رجوی می شدند؛ بعد از نوشتن این تعهد استراحت کرده و بعد از استراحت نشست می گذاشتند و می گفتند باید تعهدات و نامه های خودتان به حضرت علی (منظور همان رجوی بود.) را در جمع بخوانید. دسته به دسته نشست گذاشته و نفرات را به نوبت صدا می زدند و هر کس نوشته خود را می خواند.

رجوی در نشست ها می گفت این ها شناسنامه ی مجاهدت شماست، هرزگاهی این ها را بخوانید و تعهد با خدا و رهبر عقیدتی خودتان را یادآور شوید و متعهد باشید. رجوی دجال صفتی بود که نه فقط از ماه رمضان و ماه محرم بلکه از تمام مناسبت های اسلامی سوءاستفاده می کرد.



إِذَا جَاءَكَ الْمُتَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُتَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ

حقوق کارگر در تشکیلات مجاهدین خلق

همه ساله با نزدیک شدن اول ماه می (۱۱ اردیبهشت)، روز جهانی کارگر، فرقه مجاهدین خلق تبلیغات خود را در باب کارگران آغاز می کند بدون این که اشاره ای داشته باشد به بیگاری هزاران هزاران عضو مجاهدین که سال هاست بدون هیچ حقوق و دستمزدی مشغول بردگی و کنیزی برای سران سازمان هستند.

این تشکل که روزگاری در دفاع از حقوق زحمتکشان در برابر استبداد پهلوی و امپریالیسم (به عنوان نماد استثمارگری در جهان) بنیانگذاری گردید، از همان آغاز اعضای خود را جهت «خودسازی» به کارگری در شرایط دشوار (مثل کوره پزخانه های جنوب تهران) می فرستاد تا درد کارگران را به خوبی حس کنند و برای مبارزه با حکومت شاه عزمی جزم و اراده ای مستحکم تر داشته باشند، پس از گذار از چند دهه ی پر فراز و نشیب، عاقبت در دامن امپریالیسم لانه کرد و تمامی اهداف اولیه بنیانگذاران خویش را به فراموشی سپرد.

امروز مریم رجوی همان نگرشی را به کارگر دارد که امپریالیسم و کاپیتالیسم دارند. ۲۷ سال زندگی مریم رجوی در اروپا، تفکر لیبرال و اشرافیگری او را به تصویر می کشد. حل شدگی کامل او در دستگاه بورژوازی (سرمایه داری) گام مهمی بود برای سرسپردگی کامل به نهادهای جاسوسی و امنیتی غرب و اجرای آنچه سیاست بازان غربی علیه ایران مورد نیازشان بود. بدین ترتیب، شعارهای کارگر پسند سازمان مجاهدین، در یک دگرذیسی ضد انقلابی، مبدل به شعارهای مورد طبع صهیونیسم جهانی و ایادی امپریالیسم گردید.

مسعود و مریم رجوی هیچ گاه به هیچ کس پاسخگو نبوده اند و رسماً گفته اند جز خدا به کسی پاسخگو نخواهند بود، اما نمایش های آنان دیگر برای کسی ارزش و اهمیت ندارد، دوران عوامفریبی به شیوه های کهن گذشته است و مریم رجوی باید پاسخگوی جنایت های خود در حق هزاران کارگر و هزاران عضو مجاهدین که ده ها سال برایشان بیگاری دادند، باشند و به محاکمه کشیده شوند.

حامد صرافپور

<p>- «در هرکوی و برزن فریاد اعتراض سر دهید. ایران فریاد شعله ور است. بگذارید دنیا ببیند و بشنود. ببیند و بشنود که مردم ایران کرونا و آخوند نمی خواهند».</p> <p>بزرگداشت عید کارگران و روز جهانی کارگر برای زحمتکشان و ستمدیدگان در ایران فقط با اعتراض و قیام در برابر دیکتاتوری دینی معنا و مفهوم پیدا می کند.</p> <p>نه به انتخابات قلابی-رای ما سرنگونی سلام بر خلق سلام بر آزادی درود بر رجوی سازمان مجاهدین خلق ایران</p> <p>اردیبهشت ۱۴۰۰</p> <p>این شعارهای پوشالی درحقی سر داده شده که کارگران از کمترین حقوق انسانی در تشکیلات سازمان مجاهدین بهره مند نیوانند</p>	<p>گرامی داشت روز جهانی کارگر با اعتراض و قیام و تحریم نمایش انتخابات</p> <p>تصویر فرضی مسعود رجوی</p>    <p>اطلاعیه سازمان مجاهدین خلق ایران</p>
 	  <p>بیگاری گرفتن از زنان و مردان مجاهد طی 30 سال، نمادی از بردگی نوین در تشکیلات سازمان مجاهدین توسط مسعود و مریم رجوی است!</p>



سال هاست که از دخترمان خبری نداریم.



آقای محمد جعفر آزاد منجیری پدر **مریم آزاد منجیری** (اسیر در فرقه رجوی) می گوید: دخترم مریم بیش از سی و دو سال است که در سازمان مجاهدین خلق گرفتار می باشد و هم اکنون در اردوگاه این سازمان در آلبانی به سر می برد.

همسرم خانم بتول قزی، از غم دوری دخترمان و عدم امکان ارتباط با او به شدت بیمار است و شرایط بسیار سختی دارد. طی این سالیان ما هیچ خبری از دخترمان نداشته ایم.

نامه ای به مسئول سازمان بهداشت جهانی نوشته ام و خواهان رسیدگی و کسب اطلاع از وضعیت سلامت دخترمان شده ام.



خانم معصومه آزاد منجیری خواهر **مریم آزاد منجیری** می گوید: مریم ۳۲ سال پیش با همسرش محمد نوروزی از ایران خارج شدند. بعدها متوجه شدیم که آن ها توسط نیروهای سازمان مجاهدین خلق فریب داده شده و به اردوگاه این سازمان در عراق منتقل شده اند. در تمام این ۳۲ سال من هیچ دیداری با او نداشته و حتی صدایش را هم نشنیده ام. این آرزوی هر خواهریست که بتواند با عزیزش ارتباط داشته و از احوالش با خبر شود.

خبری ما را به شدت نگران کرده و آن اینست که مریم احتمالاً به بیماری ناشی از ویروس کووید-۱۹ مبتلا شده و در شرایط بسیار حادی به سر می برد و از طرف دیگر شرایط بهداشتی داخل اردوگاه نیز نامساعد است.

آرزوی خانواده ی ما شنیدن صدای مریم و کسب خبر سلامتی اش می باشد. البته کشور آلبانی به عنوان حمایت از مجاهدین خلق به ما ویزا نمی دهد و امکان سفر برای ما فراهم نمی کند. سازمان مجاهدین خلق حتی اجازه یک تماس تلفنی هم به اعضای خود نمی دهد. حتی در مخوف ترین زندان های دنیا و در خصوص خطرناک ترین زندانی ها، خانواده ها اجازه ی تماس و ملاقات دارند، ولی ما از این حداقل امکان هم محرومیم.

خطاب به نمایندگی سازمان جهانی بهداشت در آلبانی نامه نوشته ام و درخواست کرده ام تا برای رفع نگرانی من و خانواده ام از هر اقدامی که متصور است و نتیجه بخش می باشد کوتاهی نکنند تا خبری از خواهرم به ما برسد و امکان ارتباط فراهم گردد.

خراسان رضوی - سبزوار

سرنوشت محتوم فرقه ها از جمله مجاهدین خلق



منصور نظری - پاریس

در طول تاریخ فرقه ها همیشه یکی از معضلات اجتماع وانسان ها بوده اند. از آنجا که ساختار فرقه ها بسیار پیچیده و از طرفی دسترسی شفافی به ماهیت و مناسبات حاکم بر تشکیلات فرقه ها وجود ندارد شناخت واقعی از آن ها با پیچیدگی های زیادی مواجه بوده است. از سویی دیگر مهم ترین چالش فرقه ها نیز دور نگه داشتن قربانیان از جامعه و خانواده است تا بدین ترتیب حلقه اتصال و ارتباط قربانیان با دنیای بیرون از فرقه قطع شود و در مقابل همه این محدودیت ها با شعارهای آرمان خواهانه و عشق به رهبر معنوی فرقه، قربانیان را در پایگاه های فرقه میخکوب کنند و با خلق تابو، قربانیان را از جامعه و خانواده بهرسانند.

نکته بسیار شگفت انگیز اینجاست که تمام فرقه ها از یک الگوی رفتاری پیروی می کنند و ساختار مناسبات و تشکیلات آن ها دقیقاً با هم برابری می کند. برای مثال در اینجا فرقه جیم جونز را با مجاهدین خلق مقایسه می کنیم.

جیم جونز رهبر یک گروه مذهبی در ایالت ایندیانا در امریکا بود. در شرایطی که جامعه امریکا از تضاد بین سیاه و سفید رنج می برد و تبعیض نژادی بیداد می کرد، جیم جونز با شعار برابری سیاه و سفید توانست تعدادی از مردمی که از این تبعیض نژادی به تنگ آمده بودند را جذب خود کرده و این گروه کوچک را کم بزرگتر کند. او با سخنرانی در ایالت های دیگر توانست بخشی از مردم را جذب افکار به ظاهر مترقی خود کند. بستر و شرایط اجتماعی حاکم به وی کمک می کرد تا جذب قربانیان با اشتیاق خود قربانیان صورت گیرد.





اما گذری بیاندازیم به رفتار مجاهدین خلق پس از پیروزی انقلاب ایران، در شرایطی که انقلاب ایران به پیروزی رسیده بود و تازه از ستم سلطنت پهلوی خلاص شده بود، مجاهدین خلق با شعار آزادی و عدالت و مبارزه با امپریالیزم بستر مناسبی یافتند تا با این شعارها شیفتگان آزادی و عدالت و مبارزه با امپریالیزم را در بستر فراهم شده جذب خود کنند. بخش زیادی از جوانان ایران زمین از جمله من قربانیان این جریان بودیم. تا اینجای کار **جیم جونز** و **رجوی** از هوش ضد انقلابی خود بهره جستند و قربانیان نخستین خود را جذب کردند اگر چه شعار جیم جونز و رجوی با هم تفاوت می کند اما محتوای حاکم بر آن ها یکی است.

جیم جونز پس از جذب تعداد زیادی از عاشقان عدالت و برابری سیاه و سفید اعلام کرد که دیگر این سرزمین جای ما نیست باید به سرزمین موعود برویم و از همانجا مهاجرت به سرزمینی دیگر در امریکای جنوبی در کشوری کوچک به نام گویانا آغاز گشت. همه هواداران و عاشقان جیم جونز بار سفر بسته و خود را به جنگل های گویانا رساندند و سپس جیم جونز در حصار جنگل ها سرزمین موعود خودش را ساخت و به دور آن حصار کشید و نامش را **جونز تاون** گذاشت.

مسعود رجوی تا سی خرداد ۱۳۶۰ تا می توانست نیرو جذب کرد و پس از شروع جنگ مسلحانه و کشته شدن هزاران نفر از هر طرف، اعلام کرد باید همه هوادارانش از ایران خارج شوند و به سرزمین موعود عراق روانه شوند. سپس مسعود رجوی در بیابان های عراق شهر رؤیایی خود را ساخت با حصارهایی که از درون و بیرون زنجیر شده بود و نامش را **اشرف** گذاشت.

برگردیم به گویانا جایی که جیم جونز برای خودش حکمرانی می کرد. مدتی از تأسیس این شهر می گذشت اما قربانیان نمی توانستند هیچ ارتباطی با بیرون برقرار کنند. تمام کسانی که از امریکا برای ملاقات فرزندانیشان به گویانا می رفتند با در بسته مواجه می شدند و هیچ کس حق ملاقات نداشت و هیچ کسی هم حق خروج از این منطقه را نداشت. بر اثر فشار خانواده های قربانیان به دولت وقت امریکا که چرا اجازه ملاقات با اعضای خانواده شان در کمپ یا شهر جونز تاون داده نمی شود، دولت امریکا تسلیم فشار خانواده ها شده و یک سناتور به نام رایان را به همراه تعدادی خبرنگار به گویانا یا شهر جیم جونز می فرستد. سناتور رایان و خبرنگاران پس از دیدار از شهر ساخته شده جیم جونز اعلام می کنند که همه نفرات حاضر در کمپ یا شهر جونز تاون می گویند بودن در شهر جیم جونز یک رؤیاست و از آنجا راضی هستند.

به یاد داشته باشیم که رجوی بارها اعضای شورای به اصطلاح مقاومت را با خبرنگاران از پیش مشخص شده به دیدار اشرف می آورد اما با حفاظت کامل و بدون آن که خبرنگاران بتوانند با قربانیان ملاقات خصوصی داشته باشند و ماحصل چنین خیمه شب بازی های رجوی نیز جنبه نمایشی داشته و می خواستند فشار خانواده ها را برای ملاقات از بین ببرند و به خودشان و حضورشان در عراق در شهر رجوی اعتبار بدهند و این در حالی بود که چند هزار قربانی مستقر در اشرف هیچ تماسی با خانواده شان نداشتند و بسیاری از خانواده ها از سرنوشت فرزندانیشان بی اطلاع بوده اند.

خانواده های قربانیان فرقه جیم جونز حاضر به پذیرش سخنان سناتور رایان فرستاده امریکا نمی شوند و تحت فشار خانواده ها دولت امریکا می پذیرد که پس از چند ماه دوباره سناتور رایان را به همراه خبرنگاران به شهر جیم جونز بفرستد اما این بار برخلاف دور اول دیدار، تعدادی از قربانیان دست نوشته هایی را به صورت مخفیانه به سناتور رایان و خبرنگاران می دهند. زمانی که سناتور رایان و خبرنگاران قصد خروج از گویانا را داشتند توسط باندهای مخوف ترور جیم جونز به رگبار بسته شده و کشته می شوند. ساعتی پس از این واقعه جیم جونز تمام قربانیان را در اردوگاه و یا شهر جونز تاون جمع می کند و می گوید ... با شرافت بمیرید، زندگی تان را با شرافت از دست بدهید، زندگی تان را با اشک و عذاب از دست ندهید، مرگ بهتر از ده روز زنده ماندن در این دنیاست اول کودکان و بعد خودتان سیانور بخورید تا با هم بمیریم.



پس از دو ساعت شهر جیم جونز مملو از جنازه شده بود هشتصد انسان کوچک و بزرگ در کنار هم آرمیده بودند تا رؤیاهای یک بیمار روانی محقق شود.

به یاد می آوریم زمانی که مسعود رجوی می توانست پس از سرنگونی صدام حسین همه قربانیان را از عراق خارج کند اما این کار را نکرد تا نزدیک به بیش از دویست کشته و هزار مجروح و معلول به جای بگذارد و خودش از معرکه بگریزد. البته از یاد نمی بریم پدران و مادرانی که وقتی برای ملاقات فرزندانیشان به شهر رجوی رفتند چگونه با سنگ و فلاخن به جان خانواده ها افتادند و تعدادی از آن ها را مجروح کردند.

نوشته حاضر به صورت خیلی فشرده و خلاصه نوشته شده است بسیاری از سخنان جیم جونز برای قربانیان وجود دارد که دقیقاً با کمی پس و پیش با سخنان مسعود رجوی برابری می کند.

می آموزیم که وقتی بستر فراهم شود بی سر و پایی همچون مسعود رجوی که حتی از عهده خودش هم بر نمی آید و از زمانی که وارد دنیای سیاست و مبارزه شده همیشه در حال فرار بوده است، می شود رهبر. بنگریم چگونه یک بیمار روانی همچون جیم جونز یا رجوی ده ها هزار نفر را به کشتن دادند و بسیاری از خانواده ها را متلاشی کردند.

به امید روزی که قربانیان فرقه رجوی بتوانند به سلامت به جامعه بازگردند و طعم شیرین زندگی و آزادی را دوباره احساس کنند.



عضوگیری فرقه رجوی با همکاری بعضی ها در اردوگاه های اسرا

نموده اند و من دیگر انگیزه ای برای بازگشت به ایران نداشتم تا این که سر از آلبانی در آوردم. من به محض ورود به کشور آلبانی از فرقه تروریستی رجوی جدا شدم. البته؛ وقتی در کمپ لیبرتی بودم از یک سال قبل از مسئولین فرقه گفته بودم که می خواهم از آنان جدا شوم و آنان به من گفتند که صبر کن تا مسأله پناهندگی شما را حل کنیم بعد برو. این مسأله که پیگیر کارم باشند یک سال طول کشید ولی خبری از رفتن نبود، متوجه شدم که می خواهند مرا سر کار بگذارند به همین خاطر وقتی به کشور آلبانی آمدم از فرقه تروریستی رجوی جدا شدم.

بعد از مدتی با خانواده ام که بیست و هفت سال فرقه رجوی مانع ارتباط من با آن ها شده بود تماس گرفتم و با برادرانم صحبت کردم. بعد از آن توانستم برای خودم تصمیم بگیرم که به ایران بازگردم بنابراین به سفارت ایران در کشور آلبانی رفتم و با هماهنگی کمیساریای پناهندگی به ایران بازگشتم.

نوع زندگی در این فرقه زندگی ماشینی است. شما از خود اختیاری ندارید از صبح ساعت ۵ که از خواب بلند می شوید تا شب یکسره تحت الأمر تشکیلات هستید و اگر صبح کمی دیر از خواب بیدار شوید مؤاخذه می شوید.

عقاب پرنده بلند پروازی است که بالاتر از ابرها پرواز می کند اما انسان این پرنده را می گیرد اهلی می کند روی دست خود می نشاند و بعد هم این پرنده برای انسان شکار می آورد. کاری که فرقه رجوی با انسان می کند همین است. انسان های آزاد را از اوج به زیر می کشد و مرید رهبر فرقه می کند به نحوی که اختیار از انسان سلب می شود.



عباس محمد پور (عضو جداشده از سازمان مجاهدین خلق) می گوید:

"من در زمان جنگ از رزمندگان دفاع مقدس بودم. در دوران اسارت در اردوگاه کلاً دو برنامه رادیویی برای ما می گذاشتند یا رادیو عراق که عربی پخش می شد یا رادیو منافقین که به زبان فارسی بود و ما چون فارسی زبان بودیم به این رادیو گوش می دادیم. بعضی ها و منافقین به ما القا می کردند که اگر به این فرقه بپیوندیم از اسارت رها می شویم و خیلی از ما به امید رهایی از اسارت به این فرقه پیوستیم اما نمی دانستیم از چاله وارد چاه بزرگتری شدیم. سران فرقه مرتب به ما وعده می دادند نظام ایران در حال فروپاشی است امروز، فردا، این ماه، ماه بعد و ... به همین صورت اعضا را در اردوگاه ها نگه می داشتند.

در اشرف ما فکر می کردیم که به زودی به ایران بازخواهیم گشت ولی هر سال که می گذشت خبری از به اصطلاح سرنگونی نبود و به خاطر شرایط مغزشویی که تشکیلات فرقه تروریستی رجوی حاکم کرده بود ارتباط ما با دنیای بیرون قطع شده بود و خبری نداشتیم، این مسأله حتی باعث شده بود که وقتی خانواده ام به اشرف آمدند من خبر نداشتم و فکر می کردم که همه اعضای خانواده ام از پدر و مادرم فوت



آقای عباس محمد پور در آغوش خانواده

من با یقین می گویم که حتی یک نفر خواهان ماندن در فرقه رجوی نیست ولی شکستن ذهنیت اعضایی که سالیان هدف سهمگین ترین بمباران های تبلیغاتی و دروغ پردازی عوامل رجوی بوده اند نیاز به تلاش هرچه بیشتر خانواده ها و گذر زمان دارد. نفراتی که سالیان در یک محل بسته و بدون داشتن کوچک ترین امکان وسایل ارتباط جمعی از جمله تلفن، موبایل، اینترنت و نامه تحت شستشوی مغزی مستمر فرقه بوده و حقایق به آن ها وارونه القا می شده و از طرف دیگر مستمراً خبر اعدام خویشاوندان و یا اعدام خودش در صورت بازگشت به ایران به او داده می شده چگونه می توان از او انتظار داشت که تصمیم گیری نماید. خیلی سخت است زیرا با یک فرقه مهیب و مخرب روبرو هستیم.

من پس از جدایی از سازمان، با یکی از دوستانم که با خانواده اش در ایران ارتباط برقرار کرده بود دیداری داشتم. سران فرقه از این دیدار ما مطلع شده وقتی من برای دریافت مستمری ماهیانه به آن ها مراجعه کردم گفتند که مستمری شما قطع شده است! وقتی علت را پرسیدم گفتند: شما با وزارت اطلاعات در ایران ارتباط گرفته ای! به همین دلیل، من یک ماه در تنگنای شدید مالی قرار گرفته بودم.

واقعیت این بود که هدف من از دیدار با دوستم، دادن شماره موبایل خودم به او بود تا بتواند از طریق خانواده اش در ایران ردی از خانواده ام پیدا کند. سرکردگان فرقه رجوی از تماس اعضا با خانواده هایشان در ایران وحشت دارند که مبدا خانواده ها آن ها را در جریان واقعیت های دنیای آزاد قرار دهند لذا به ترفند ارتباط با وزارت اطلاعات متوسل می شوند.

فرقه تروریستی رجوی برای این که افراد را در چمبره تشکیلات خود نگه دارد و دست به افشاکری علیه فرقه نزنند به افراد پول می دادند یعنی با کمیساریا هماهنگی کرده بودند تا حقوق

... برای من تصورش خیلی سخت بود که روزی از بند اسارت حصارهای ذهنی رجوی آزاد و خود را در جمع خانواده و دنیای آزاد ببینم. سران فرقه در طی این سالیان با استفاده از پیچیده ترین شیوه های مغزشویی و تحت کنترل گرفتن مستمر اعضا، سیستم روح و روان و توان تصمیم گیری و انتخاب را از آن ها گرفتند.

یک رباط فقط کاری را انجام می دهد که برایش تعریف کرده اند و کاری به پیرامون خود ندارد و اگر هم داشته باشد نمی تواند اقدام کند به محض اقدام چون خلاف برنامه مشخص شده حرکت کرده آن را خاموش و از مدار خارج می کنند. رباطی که برای آن برنامه تعریف شده و طبق آن عمل می کند از برنامه دیگری باخبر نیست و برایش امکان ندارد که سر خود برنامه دیگری را تجربه کند یا بفهمد روش های دیگری هم برای زندگی کردن وجود دارد. وقتی نفر را در نا آگاهی کامل نگه می دارند چگونه می توان توقع داشت که علیه این روش زندگی اقدامی صورت گیرد. در مناسبات تشکیلاتی سازمان هر فرد توسط فرد دیگری کنترل می شود که از برنامه مشخص شده عدول نکند. با این روش نه خود فرد می تواند حرکت خلاقی انجام دهد و نه می گذارد زیر دستش خلاف جهت حرکت کند بنابراین می توان گفت در تشکیلات زندگی ماشینی و برنامه ریزی شده است و لاغیر....



ندارد و به طبع تحت فشار تشکیلات باید قبول کند و انواع حيله و فریبکاری دیگر ...

رجوی فریبکار به ما گفته بود اگر شما با خانواده خود تماس بگیرید اداره اطلاعات خانواده شما را مورد اذیت و آزار قرار خواهد داد به همین دلیل خیلی از نفرات به خاطر این که خانواده شان دچار مشکل نشوند تماس نمی گیرند از طرف دیگر به ما می گفتند که تمام خانواده ها اطلاعاتی هستند. دستگاه تبلیغاتی فرقه تروریستی رجوی سعی می کند که ارتباط اعضای خود را با خانواده هایشان قطع کند.

خانواده های اعضای دربند با استواری و پایداری شان باعث شدند که رجوی مجبور شود از اشرف خارج شود چون مسئولین فرقه شاهد بودند که وقتی صدای خانواده ها به گوش نفرات می رسید عضو فرقه پایش برای ماندن در مناسبات جهانی فرقه تروریستی رجوی سست می شد و رابطه عاطفی که رجوی می خواست با تمام وجود آن را از بین ببرد برقرار می شد.

در سازمان اگر کسی متوجه می شد که می شود در بیرون از مناسبات سازمان به زندگی ادامه داد دیگر ترسی از جدا شدن نداشت. به طور مثال؛ آنقدر از منفی های انجمن نجات می گفتند که نفرات فکر می کردند انجمنی بدتر از آن در دنیا نیست و نباید به آن نزدیک شد. بعد از این که ما از سازمان جدا شدیم متوجه شدیم که بهترین و ساده ترین مسیر همان انجمن نجات است که در عراق هم بود و نزدیک ترین راه برای رسیدن به ایران بود ولی آن را برعکس را جلوه می دادند که کسی نزدیک آن نرود.

در مناسبات همیشه گفته می شد کشته شدن نفرات سازمان یعنی سود ولی جدا شدن نفرات شبیه به ریشه زدن است یعنی وقتی نفر به هر دلیل کشته می شد از آن به تمام معنی سوءاستفاده می کردند و همه تبلیغات را به آن

ماهیهانه ما که ۳۵۰ دلار بود فرقه به ما ۵۰۰ دلار می داد یعنی ۱۲۰ دلار بیشتر تا ما دست به افشاگری نزنیم ولی وقتی متوجه می شد که ما با خانواده خود تماس گرفته و یا با نفرات دیگر ارتباط داریم این حقوق را قطع می کرد و این مسأله در مورد من هم صادق بود. به همین خاطر به دفتر کمیساریا مراجعه کرده و حقوق ماهیهانه من که ۳۸۰ دلار بود از آنان می گرفتم یعنی مرزم را با رجوی تروریست جدا کردم و حاضر نشدم برای مقداری پول واقعیت های موجود در مناسبات فرقه رجوی را بپوشانم.

تا وقتی افراد در داخل تشکیلات باشند مطیع آن سیستم هستند و در واقع با آن محیط بسته خو گرفته اند چرا که سالیان با آن قواعد و قوانینی که رجوی برقرار نموده بود زندگی کرده اند. اعضا به طور مستمر تحت مغزشویی رهبران فرقه می باشند اما همین که جدا شوند ذهنیت آن ها تغییر می کند در آن صورت می توانند به خودشان بیابند و خودشان را بشناسند و هویت کسب کنند. به همین دلیل است که رجوی فریبکار سعی می کند همه حصارهای تشکیلاتی را سفت تر کند و کسی نتواند به واقعیت های بیرون دسترسی داشته باشد. تا وقتی اعضای فریب خورده در درون مناسبات فرقه گیر کرده باشند و اطلاعی از اخبار بیرون نداشته باشند همین گونه باقی خواهند ماند و تفاوت دو دنیا را نخواهند فهمید.

فردی که به طور شبانه روز و به طور مستمر تحت مغزشویی قرار می گیرد دیگر قدرتی برای فکر کردن ندارد وقتی هر روز به او می گویند که جمهوری اسلامی در حال به اصطلاح سرنگونی است آن فرد هم باورش می شود که نکند خبری است و یا این که وقتی مارک می زند که خانواده ها اطلاعاتی هستند فرد در درون مناسبات خبری از وضعیت خانواده خود

که به ایران آمدم اول پول ها را نمی شناختم بعد قیمت ها برایم قابل فهم نبود به همین دلیل نمی دانستم چگونه باید خرج کنم. برای کار کردن و پول درآوردن نمی دانستم کاری که انجام می دهم چقدر باید اجرت بگیرم که زیاد نباشد و کم هم نباشد. این عدم همگونی با جامعه در شروع برایم سخت بود ولی از طرف دولت و سیستم دولتی هیچ مشکلی نداشته و ندارم. من در بازار کار مثل بقیه ی شهروندان آزاد هستم که به اندازه ی توانم کار کنم و اجرت و کارمزد بگیرم و برای آن برنامه ریزی کنم. اینک معنی زندگی کردن در دنیای آزاد را می فهمم و از آن لذت می برم اگر سختی هست برای خودم هست و اگر خوبی هست مربوط به خودم است و دیگر نمی خواهم در پایان روز به تشکیلات پاسخ بدهم چرا؟ چرا؟ انسان در دنیای آزاد در قبال خانواده مسئول است و دیگر هیچ.

سو می کشیدند و آنقدر روی آن کار می کردند و با احساسات نفرات بازی می کردند و کینه در دل های اعضا می پروراندند که طرف روانی می شد ولی وقتی کسی جدا می شد فرقی هم نمی کرد در چه سطحی بوده آنقدر آن را می پوشانند که هیچ کس متوجه نشود و زمانی هم که اجباراً باید موضوع را به همه می گفتند اول تمام نقاط ضعف آن فرد را می گفتند که همه باور می کردند که باید او می رفت تا مناسبات و تشکیلات سالم بماند، بحث را به نقطه ای می کشانند که نفرات به یقین می رسیدند که اگر خودش هم نمی رفت باید او را اخراج می کردند این دیدگاه سازمان نسبت به جدا شده ها بود!

من سالیان در دنیایی زندگی کردم که پول در دست ما نبود و نمی دانستم که چگونه باید با کار کردن پول درآورد و برای آن برنامه ریزی کرد و آن را درست خرج کرد به همین دلیل با موضوع پول و خرج کردن بیگانه بودم. وقتی

مادر کیومرث صحبت زاده اردبیلی چشم انتظار فرزند اسیرش می باشد.





بررسی همکاری با دشمن در زمان جنگ

در

نظام های حقوقی

اساس دولت دموکراتیک و زندگی اجتماعی مناسب در پرتو مساعی و اعتمادی است که شهروندان و دولتمردان را به هم پیوند می دهد. در این مسیر از دیرباز وفاداری به موطن و جانفشانی برای خاک سرزمینی به عنوان یک آموزه ی اخلاقی و وظیفه ای انسانی نهادینه شده و هر گونه اقدام برای تهدید نظم سیاسی و یا به تعبیری کمک به دشمن به مثابه یک اشتباه اخلاقی بزرگ و یک رفتار مجرمانه، مستوجب ضمانت اجراهای کیفری و مدنی می باشد. کمک به دشمنان کشور به عنوان تهدید جدی برای دفاع و نقض اساسی تعهدات شهروندی، در بسیاری از نظام های حقوقی ذیل مفهوم کلی "خیانت به کشور" و یا جرایم ضد امنیت داخلی و خارجی جرم انگاری شده و مجازات های سنگینی را در پی داشته است. بدین ترتیب همراهی با دشمن و خیانت به میهن، نقض وظیفه ای است که شهروندان یک جامعه را به تحفظ نظم مدنی و امنیت سرزمینی ملزم می کند. بنابراین کمک به دشمن چه در درگیری مسلحانه بین المللی و چه در یک درگیری مسلحانه غیر بین المللی، امری غیرقانونی و غیراخلاقی تلقی می شود. در این مجال بایسته است پیرامون همکاری با دشمن در زمان جنگ به مواضع چند نظام حقوقی متری اشاره ای اجمالی نماییم.



در کشور انگلستان قانون خیانت مصوب سال ۱۳۵۱ میلادی به عنوان یک قانون باستانی در طول تاریخ وفاداری به کشور را به عنوان یک وظیفه مدنی ملحوظ داشته و پناه دادن و مساعدت به دشمنان را از مصادیق جرم خیانت به کشور دانسته و محکوم را مستحق مجازات اعدام دانسته است. براساس میانی



جامعه سیاسی و بنیادی که قانون خیانت به تأمین و حفظ آن کمک می کند، شهروند وظیفه دارد با کمک به دشمنان به کشور خود خیانت نکند. این وظیفه بدان معنی است که شهروند (یا غیر شهروند مقیم در کشور) نباید به دشمنان انگلیس کمک کند که شامل مخالفان انگلستان در درگیری های مسلح بین المللی و غیر بین المللی و همچنین کشورهای است که با توسل به روش های دیگر نظامی و گروه های درگیر حملات تروریستی به انگلستان حمله کند. در نظام حقوقی انگلستان تا سال ۱۹۸۸، مرتکب خیانت به کشور به اعدام محکوم می شد، در حالی که طبق بند ۳۶ قانون جرم و بی نظمی در سال ۱۹۸۸ حبس ابد جایگزین اعدام شد.

در **کشور استرالیا** قانون مجازات ۱۹۹۵ و قانون اصلاح قانون تروریسم مصوب ۲۰۰۲ کمک به دشمن و کمک به یک کشور یا سازمان برای انجام درگیری های مسلحانه علیه نیروهای دفاعی استرالیا را جرم انگاری کرده است. بدین ترتیب جرم خیانت از قانون جنایات مصوب ۱۹۱۴ به قانون جزا منتقل و حبس ابد جایگزین مجازات اعدام شد. یاری رساندن به هر وسیله به دشمن در جنگ از قبیل تأمین بودجه، تأمین نیرو یا اسلحه، پشتیبانی استراتژیک و اطلاعاتی، جنگ افروزی، انجام اقدام مقدماتی برای اعمال جنگ علیه استرالیا، از مصادیق خیانت محسوب می شود.

در سال های اخیر گستره ی این جرم به این معنی نیز توسعه یافته است که یک استرالیایی به عنوان عضوی از یک سازمان تروریستی در برابر کشورهای مشترک المنافع استرالیا چه در داخل و چه خارج از استرالیا می تواند ذیل قانون کیفری و به جرم خیانت تحت پیگرد قرار بگیرد. در ۳۰ ژوئن سال ۲۰۱۸ قانون امنیت ملی تغییراتی با هدف مدرن سازی قانون استرالیا ارائه کرد که کمک به یک حزب دشمن که درگیری مسلحانه با استرالیا و کشورهای مشترک المنافع ندارد نیز جرم انگاری شد و این واقعیت را منعکس کرد که مفهوم دشمن ممکن است دارای چندین گروه باشد، اما کشور ممکن است ضرورتاً به طور مستقیم در مبارزه با همه این گروه ها شرکت نداشته باشد.

در **نیوزیلند** بند ۷۳ قانون جنایات ۱۹۶۱، اعمال جنگ علیه نیوزیلند یا کمک به دشمن در جنگ با نیوزیلند، یا هرگونه مساعدت به گروه های غیردولتی که نیروهای نیوزیلند را درگیر مخاصمات مسلحانه می کند، خیانت محسوب شده و مستوجب حبس ابد می باشد. با این وصف خیانت به نیوزیلند تنها به کمک به نیروهای مسلح یک کشور خارجی محدود نمی شود؛ بلکه در مورد کمک به گروه های غیردولتی علیه این کشور نیز اعمال می شود.

در **کشور فرانسه** نیز همکاری با دشمن در طول جنگ، جاسوسی، تحویل نیروهای مسلح فرانسه یا تمام یا بخشی از سرزمین به یک دولت خارجی، خرابکاری و اقداماتی نظیر این با برخورد کیفری شامل مجازات حبس طولانی مدت، جریمه نقدی و حبس ابد مواجه شده است.

در **کشور دانمارک** قانون مجازات اصلاحی ۲۰۰۵ به جرائم علیه استقلال و امنیت دولت ذیل مواد ۹۸ تا ۱۱۰ پرداخته است. طبق ماده ۹۹ این قانون اقدام برای درگیر کردن کشور دانمارک در جنگ، اشغال دشمن یا محاصره، مجازات تا حبس ابد را در پی خواهد داشت.



ماده ۱۰۱ نیز مقرر کرده است هر شخصی که در مواجهه با جنگ قریب الوقوع یا اشغال دشمن، اقدامی برای کمک به دشمن انجام دهد، به مجازات حبس تا ۱۶ سال محکوم خواهد شد. بر اساس ماده ۱۰۲ قانون مجازات دانمارک هر شخصی که در زمان جنگ یا اشغال دشمن، به دشمن کمک کند یا برای ارتقای منافع دشمن، کارآیی نظامی دولت دانمارک را مختل کند، در معرض حبس تا ۱۶ سال قرار خواهد گرفت. کمک به دشمن شامل اطلاع رسانی، پرداخت کمک مالی، تبلیغ به نفع دشمن در روزنامه، نشریه، یا دفتر مطبوعاتی و غیره است.

همچنین قانون مجازات جرایم نظامی دانمارک مصوب ۲۰۰۵ ذیل جنایات علیه اثربخشی نیروهای نظامی در ماده ۲۸ هر گونه همکاری با دشمن در طول جنگ از قبیل راهنمایی دشمن و آگاه کردن دشمن از شرایط نیروهای نظامی دانمارک، تلاش برای اطمینان از این که نیروها، تجهیزات قلمرو یا زیرساخت ها تحت کنترل دشمن قرار بگیرد، تشویق به شورش و تسلیم شدن به دشمن، از بین بردن زیرساخت ها و ایجاد خسارت به نیروهای نظامی دانمارک را مشمول حکم خیانت قرار داده و مجازات تا حبس ابد را برای این اقدامات مقرر کرده است.

در **ایالات متحده آمریکا** نیز به موجب ماده ۳ قانون اساسی جنگ علیه ایالات متحده و یا پیوستن به دشمنان آمریکا یا مساعدت و کمک به دشمنان از مصادیق خیانت به کشور تلقی شده و برحسب مورد به مجازات اعدام، حبس بیش از پنج سال یا جریمه نقدی بیش از ده هزار دلار محکوم خواهد شد. علاوه بر این قانون صادره مصوب ۱۸۶۲ به منظور سرکوب قیام، مجازات خیانت و شورش، توقیف و مصادره اموال شورشیان را مقرر کرده بود. پرونده هوپت یکی از پرونده های معروف در زمینه خیانت است که دادگاه عالی رسیدگی به محکومیت خیانت را در سال ۱۹۴۷ پذیرفت. در این پرونده هوپت به دلیل پناه دادن به پسرش که جاسوس و خرابکار بود و کمک به خرید یک خودرو برای وی و کار گرفتن در یک کارخانه ی دفاعی، به زمینه سازی به تسهیل آسایش دشمن و در نتیجه جرم خیانت به کشور متهم شده بود. یکی دیگر از پرونده های معروف پرونده کاواکیتا در سال ۱۹۵۲ بود. وی با داشتن دو تابعیت آمریکایی و ژاپنی به عنوان یک کارمند غیر نظامی یک شرکت خصوصی برای تولید مواد جنگی برای ژاپن خدمت می کرد. طبق این پرونده یک شهروند آمریکایی در هر جایی که ممکن است اقامت داشته باشد، ملزم به وفاداری به آمریکا است و ملیت دوگانه نیز وضعیت را تغییر نمی دهد.

در **کشور کانادا** بخش ۴۶ قانون مجازات، اعمال جنگ علیه کانادا یا انجام هرگونه اقدامات مقدماتی برای انجام این کار یا کمک به دشمن در حال جنگ با کانادا را ذیل عنوان خیانت مشدده جرم انگاری کرده و حکم حبس ابد را به عنوان یک الزام قانونی اجباری مقرر کرده است.

تعریف حقوقی کانادا از جرم خیانت، گسترده و شامل استفاده از زور یا خشونت برای سرنگونی دولت کانادا یا استان یا تسلیم اطلاعات نظامی و علمی یا هرگونه طرح، نقشه و غیره برای مقاصد مخرب امنیت یا دفاعی کانادا بدون اختیار قانونی به اشخاص غیرکانادایی نیز می شود.

در این موارد مجازات حبس حداکثر تا ۱۴ سال برای انجام این اقدامات در زمان صلح تنسیق شده است. در قوانین مدرن کانادا بیشتر به مسئولیت سبک تر اشخاص تحت جرایم اغتشاش یا شورش و یا مخالفت با نظم موجود توجه شده است.



در **نظام حقوقی ایران** نیز قانون مجازات عمومی مصوب سال ۱۳۰۴ شمسی ذیل مواد ۶۰ تا ۷۹ اقدامات ضد امنیت داخلی یا خارجی را جرم انگاری و مستوجب مجازات حبس، جریمه نقدی، تبعید و اعدام دانسته است.

براساس مواد ۶۰ تا ۶۲ قیام مسلحانه علیه کشور، مساعدت با دشمن، تسهیل ورود دشمنان مملکت به داخل خاک ایران، زمینه سازی برای موفقیت دشمن، تسلیم شهر یا استحکامات یا مواضع نظامی و غیره به تصرف دشمن، مجازات اعدام را به دنبال خواهد داشت. قانون مجازات مقدمین علیه امنیت و استقلال مملکت مصوب سال ۱۳۱۰ نیز در ماده سوم مقرر کرده هر کس خواه با مشارکت خارجی خواه مستقلاً بر ضد مملکت ایران مسلحانه قیام نماید محکوم به اعدام می شود.

ماده دوم نیز اشعار دارد هر کس به نحوی از انحا برای جدا کردن قسمتی از ایران یا برای لطمه وارد آوردن به تمامیت یا استقلال آن اقدام نماید محکوم به حبس مؤبد با اعمال شاقه خواهد شد.

با نسخ قوانین فوق، ماده ۵۰۸ قانون مجازات اسلامی مقرر نموده هر کس یا گروهی با دول خارجی متخاصم به هر نحو علیه جمهوری اسلامی ایران همکاری نماید، در صورتی که محارب شناخته نشود به يك تا ده سال حبس محکوم می گردد.





طبق ماده ۵۰۴ این قانون، هر کس نیروهای رزمنده یا اشخاصی را که به نحوی در خدمت نیروهای مسلح هستند، تحریک مؤثر به عصیان، فرار، تسلیم یا عدم اجرای وظایف نظامی کند در صورتی که قصد براندازی حکومت یا شکست نیروهای خودی در مقابل دشمن را داشته باشد محارب محسوب می شود و الاً چنانچه اقدامات وی مؤثر واقع شود به حبس از دو تا ده سال و در غیر این صورت به شش ماه تا سه سال حبس محکوم می شود.

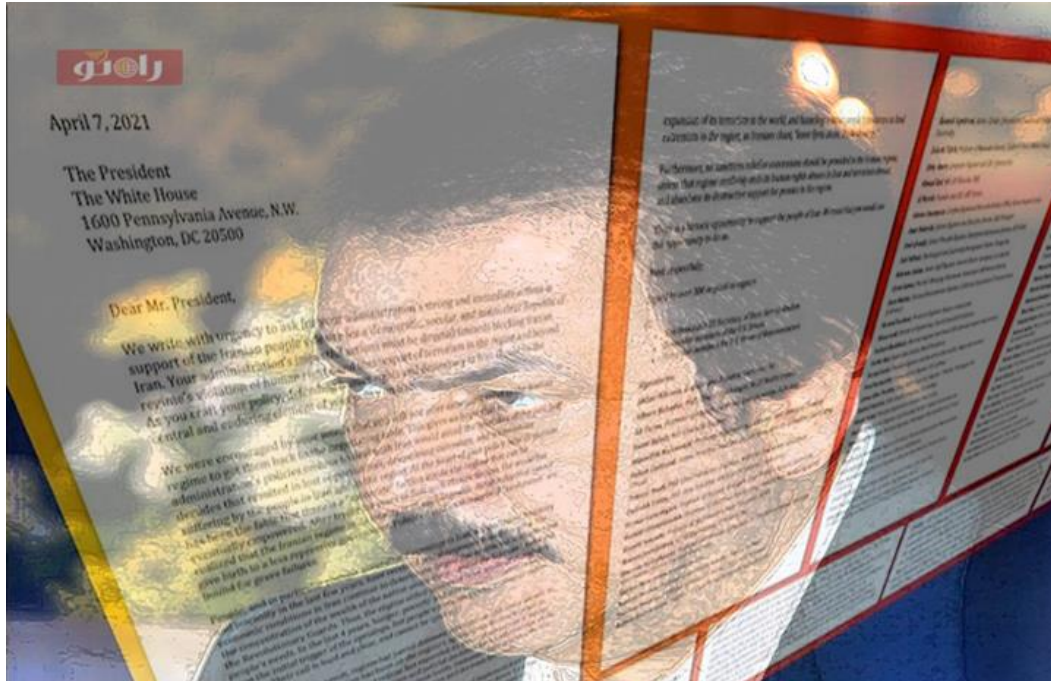
براساس ماده ۵۱۰ قانون مجازات اسلامی هر کس به قصد بر هم زدن امنیت ملی یا کمک به دشمن، جاسوسانی را که مأمور تفتیش یا وارد کردن هرگونه لطمه به کشور بوده اند شناخته و مخفی نماید یا سبب اخفای آن ها بشود به حبس از شش ماه تا سه سال محکوم می شود.

بدین ترتیب همدستی با دشمن در طول جنگ در بسیاری از نظام های حقوقی به عنوان خیانت علیه جامعه و جرمی است که کیفرهای سنگینی را در پی داشته است. امروزه تخاصم بین دولت های مستقل صرفاً محدود به عملیات نظامی سنتی نشده و جنگ سایبری و حملات تروریستی مفهوم و دامنه ی گسترده تری به وظیفه عدم خیانت به کشور ارائه کرده است.

دکتر لیلا نعمتی - کانون هابیلیان



رجوی مرد هزار چهره: از التماس و زاری به جو بایدن تا فریادهای توخالی



جمله: «دوباره و صد باره می گوئیم، که بفرمایید هرچه می خواهید با این رژیم مذاکره و معامله و مصالحه کنید» در پیام اخیر رجوی همان جمله معروفی است که وی بعد از پایان جنگ ایران و عراق نیز به زبان راند و نهایتاً با سقوط صدام از کشور عراق اخراج و سر از آلبانی درآورد. کد واژه ای که نشان می دهد رجوی «فشل» شده و کارخانه بافندگی استراتژی هایش نیز در حال ته کشیدن است. به نظر می رسد این بار هم با تکرار این جمله توسط رجوی گزینه انتقال مجاهدین به اتیوپی یا اریتره در حال محقق شدن است.

وضعیت این روزهای فرقه رجوی که تنها کارشان راه اندازی مزرعه ترول (اوباش اینترنتی) در آلبانی و پرسه زدن در فضای مجازی با هدف ایجاد سرگرمی برای اعضای اسیر این گروه از یک سو و پیشبرد جنگ روانی علیه مردم ایران از سوی دیگر، واقعاً تماشایی است که چگونه در کارگاه شیطان، شب و روز در حال بافتن طناب دار خودشان هستند.

البته حذف صدها حساب جعلی متعلق به این اوباش اینترنتی توسط مؤسسه فیسبوک در روزهای اخیر باعث رسوایی بیش از پیش این فرقه ضد ایرانی گردید.

تولید انبوه حساب های جعلی در شبکه های اجتماعی برای حمایت از رهبر تروریست این فرقه و پیشبرد اهداف ضد مردمی شان نه تنها بر محبوبیت آنان چیزی اضافه نکرده است بلکه بیش از پیش عدم مشروعیت و زوال پایگاه اجتماعی شان را به نمایش گذاشت.



التماس و زاری و آویزان شدن رهبری مجاهدین از آمریکا در پوشش «نامه بیش از ۳۰۰ تن متخصصان ایرانی مقیم آمریکا به جو بایدن» که در تاریخ ۱۹ فروردین رسانه ای شد رونمایی از حرکت جدید ضد مردمی فرقه رجوی است.

در این نامه از جو بایدن خواسته شده است تحریم ها علیه مردم ایران را لغو نکند. رجوی در اوج فریبکاری، موضوع حقوق بشر از یک سو و حمایت ایران از «گروه های نیابتی در منطقه» را از سوی دیگر چاشنی خواسته های خود قرار داده است تا مواضع ضد مردمی و ضد ایرانی اش بیشتر از این مایه آبروریزی این باند مفلوک نشود.

در بخشی از این نامه آمده است: «هیچ تحریمی علیه این رژیم (بخوانید مردم ایران) نباید لغو شود و هیچ امتیازی نیابستی داده شود مگر این که به صورت اثبات شده به نقض حقوق بشر در داخل و به صدور تروریسم در خارج پایان دهد و از حمایت مخرب خود از گروه های نیابتی در منطقه دست بردارد. . . .!»؟!

رجوی دو روز بعد از این حرکت ضد مردمی یعنی در تاریخ ۲۱ فروردین مجدداً در لباس رهبر فرقه مجاهدین ظاهر شد و هارت و پورت یا همان فریادهای توخالی خود را که پر از تناقض خنده دار است به زبان راند.

رجوی مثل همیشه در این پیام نیز به سبک و سیاق کبک سر در برف، لاف و گزاف بافت و شیدانه سخن گفت.

تلاش برای روحیه دادن به انبوه عضو گرفتار در اردوگاه این فرقه در آلبانی با ادعاهای مضحک و البته خنده دار، بخش اصلی این پیام چند خطی است.

رجوی در این پیام از پیشرفت های اتمی ایران تحت عنوان «مانورهای بچه ترسان و پوشالی اتمی در روز فناوری» نام می برد. اما کسی نیست به او بگوید اگر فناوری اتمی در ایران پوشالی است پس چرا آمریکا و اسرائیل و اروپا و . . . همگی سال هاست به دنبال نابود کردن و از بین بردن آن هستند و حتی دانشمندان هسته ای ما را هم با کمک شما مزدوران ترور می کنند!؟

سپس رجوی ادعا می کند جمهوری اسلامی ایران روی «نه جنگ» در سیاست آمریکا حساب باز کرده است!

در جواب باید گفت اگر ایران از جنگ با آمریکا می ترسید هرگز در مقابل ترامپ که چهار سال سیاست فشار حداکثری در قالب «تحریم» و جنگ طلبی در مقابل ایران را پیش گرفت ایستادگی نمی کرد و مقتدرانه ۲۳ موشک به پایگاه آمریکایی ها در عین الأسد عراق نمی زد، کاری که بعد از جنگ جهانی دوم به این سو هیچ کشوری جرأت آن را نداشته است.

اما در ورای همه این ها به نظر می رسد تاریخ بار دیگر در حال تکرار شدن است. جمله: «دوباره و صد باره می گوئیم، که بفرمایید هرچه می خواهید با این رژیم مذاکره و معامله و مصالحه کنید» در پیام

اخیر رجوی همان جمله معروفی است که وی بعد از پایان جنگ ایران و عراق نیز به زبان راند و **نهایتاً با سقوط صدام از کشور عراق اخراج و سر از آلبانی درآورد.**

کلید واژه ای که نشان می دهد رجوی «فَشَل» شده و کارخانه بافندگی استراتژی هایش نیز در حال ته کشیدن است.

به نظر می رسد این بار هم با تکرار این جمله توسط رجوی گزینه **انتقال مجاهدین به اتیوپی یا اریتره** در حال محقق شدن است.

نکته آخر این که در برخی از محافل سیاسی، حذف صدها حساب کاربری مجاهدین توسط مؤسسه فیسبوک آن هم در بحبوحه نشست های هسته ای ایران با کشورهای ذی ربط، به بخشی از تلاش آمریکا برای نزدیکی به ایران تفسیر شده است.

این در حالی است که به گفته برخی از مقامات آمریکا تبادل زندانیان دو طرف نیز از جمله موضوعاتی است که قرار است در حاشیه این نشست ها مورد بررسی قرار گیرد.

اما آنچه مسلم است این که، اقدام نمادین آمریکا از دید مردم ایران کافی نیست و این کشور باید به برخورد دوگانه با مقوله تروریسم در جهان نیز پایان بدهد. شاید اولین گام و نشان دادن حُسن نیت این کشور، استرداد مجرمین و رهبران گروه های تروریستی از جمله سازمان مجاهدین است که در سایه حمایت های آمریکا حیات جنایتکارانه شان ادامه یافته و دست شان به خون هزاران ایرانی آغشته شده است.

شاید محاکمه چنین جنایتکارانی در دادگاه های ذی صلاح در ایران بتواند بخشی از آلام و دردهای هم خانواده های ایرانی کشته شده به دست مجاهدین و هم خانواده های دردمند اعضای گرفتار و همچنین جدا شدگان از این فرقه منحوس را تسکین دهد.

سایت راه نو



خمپاره زنی کورِ سازمان مجاهدین خلق

استفاده از روش های مختلف ترور از شگردهای گروهک تروریستی منافقین است. این گروهک تروریستی که در سال های ابتدایی دهه ی ۶۰ به دلیل حضور اعضا، از روش های مختلفی مثل ترور با اسلحه، ترور انتحاری و بمب گذاری استفاده می کرد، در دهه ی ۷۰ و به خاطر نداشتن تشکیلات در داخل کشور از روش خمپاره زنی از خاک عراق به شهرهای مرزی استفاده می کرد.

۹ آذر ۷۸، وقتی خانواده ۴ نفره **بیت سالم** در اهواز سوار بر موتور بودند، هدف خمپاره زنی کور گروهک منافقین قرار گرفتند و هر ۴ نفر جانباز ترور شدند...

محمد بیت سالم پسر بزرگ خانواده، متولد ۶ اسفند ماه ۱۳۷۱ است و در زمان ترور تنها ۷ سال داشت.



محمد می گوید: "۹ آذر ۷۸ بود که با پدر، مادر و برادر کوچکم سوار بر موتور به سمت بازار نادری اهواز در حرکت بودیم که در مسیر نزدیک به پل پنجم، چند خمپاره اطرافمان منفجر شد که از قضا یکی از آن ها بسیار نزدیک ما بود و ترکش های آن به تمامی اعضای خانواده ما اصابت کرد و جانباز شدیم.



پدرم ۶۰ درصد، مادرم ۴۰ درصد، خودم ۵۰ درصد و برادر کوچکم رضا ۳۰ درصد جانبازی داریم. برادرم، رضا آن زمان ۴ ساله بود. جانبازی برای من و خانواده یک افتخار است، ولی زندگی ما در این ۲۰ سال تماماً سختی بوده است. من و پدر و مادر و برادرم در حقیقت معلول شده ایم و معلولیت بسیار سخت است. من ۲۰ سال است که به عنوان یک پسر نتوانسته ام فوتبال بازی کنم. به عنوان یک جوان نمی توانم یک پیاده روی ساده انجام دهم. اگر بخواهم خریدهای روزانه ام را انجام دهم ادیت می شوم. بسیار کم طاقت هستم. فشارهای روحی و روانی در این سال ها نه تنها کم نشده که هر روز بیشتر هم می شود. ترکش های باقی مانده از آن حادثه که هنوز در بدن من هست و امکان خارج کردنش نیست، عفونت کرده است. داروها دیگر اثری برای من و مادرم ندارد و اخیراً متوجه شده ام که عفونت بدنم ۴ برابر شده است.

زمانی که مجروح شدیم نمی دانستیم جریان چیست. ولی بعداً منافقین در روزنامه ها و رسانه هایشان این حمله را برعهده گرفتند و ما کم کم این گروهک تروریستی را شناختیم و فهمیدیم این ترور توسط منافقین سازماندهی شده است. این اقدام تروریستی توسط افرادی که خود ایرانی هستند، فاجعه است. هر چقدر بگویم کم است. نمی دانم چه واژه ای برایش استفاده کنم.

تقریباً هشت سال پیش در سفری که به پاریس داشتیم شکایتی علیه گروهک منافقین در دادگاه پاریس ترتیب دادیم. بازپرس پرونده صحبت های ما را شنید و مدارکمان را دید و در نهایت گفت: «شواهد نشان می دهد که حق با شماست». منافقین در رسانه هایشان ادعا کرده بودند که یکی از مسئولین را هدف قرار داده اند، اما نه پدر من مسئول بوده است و نه شهید جلال جلیزوی که در این حادثه به شهادت رسید. شهید جلیزوی یک معلم بود و پدر من حتی کارمند دولت هم نبود و شغل آزاد داشت. بازپرس پرونده نیز در دادگاه پاریس این موضوع را تأیید کرد. هنوز هم پرونده باز است. از آنجایی که مقر منافقین هم در حومه ی پاریس پایتخت فرانسه است، دادگاه پاریس مریم رجوی سرکرده منافقین را برای پاسخگویی به پرونده ما به دادگاه احضار کرده بود.

من در دیدار با آیت الله رئیسی موضوع را به طور کامل برایشان شرح دادم و ایشان گفتند که پیگیری می کنند. اگر قوه قضاییه از ما حمایت کند و فشار به دستگاه قضایی فرانسه بیاورند آن ها نیز مجبورند اقدام مؤثری در این باره انجام بدهند."

باشگاه خبرنگاران جوان



E.MAIL:info@nejatngo.org

WWW.NEJATNGO.ORG

صندوق پستی : ۱۴۱۴۵/۱۱۹